

Submit Date: 21 February 2026

Revise Date: 18 July 2026

Accept Date: 28 July 2026

Initial Publish: 08 September 2026

Final Publish: 20 February 2028

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Secondary Sanctions and the International Responsibility of States for Violations of Foreign Investment Rights

Ehsan Asadipour¹, Mostafa Taghizadeh Ansari^{2*}, Siamak Amoozeidi³

1. Department of Law, ST.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

2. Department of Law, NT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

3. Department of Economics and Islamic Banking, Kharazmi University, Faculty of Economics, Tehran, Iran

* Corresponding Author's Email: Mos.taghizadeh_ansari@iauctb.ac.ir

ABSTRACT

In recent decades, secondary sanctions have emerged as one of the most prominent instruments of economic coercion in the contemporary international legal order. Their significance from the perspective of international law lies in the fact that their effects extend beyond the territorial and personal jurisdiction of the sanctioning state, exposing third parties, private corporations, financial institutions, and even other states to economic restrictions and enforcement measures because of their economic dealings with the sanctioned state or designated persons. Accordingly, secondary sanctions generate fundamental issues and challenges not only in the sphere of political and economic relations between states, but also within international trade law, international investment law, and the law of state responsibility. Employing a descriptive-analytical approach and drawing on library sources, international instruments, and international practice, the present article seeks to answer the principal question of whether the imposition of secondary sanctions, where it results in the violation of the rights and interests of foreign investors, may entail the international responsibility of the sanctioning state under international law. The findings indicate that whenever such sanctions lead to breaches of states' international obligations toward foreign investors—including the obligation to accord fair and equitable treatment, the principle of non-discrimination, full protection and security, the prohibition of direct or indirect expropriation without appropriate compensation, and the freedom to transfer funds and capital—the sanctioning state may, in principle, incur international responsibility. Nevertheless, the sanctioning state may seek to justify its conduct by invoking certain recognized defenses under public international law, such as countermeasures, necessity, or security exceptions. However, the extraterritorial and unilateral character of secondary sanctions makes the establishment of the legality of such defenses subject to considerable legal difficulties. From this perspective, secondary sanctions appear, in many instances, to be incompatible with the fundamental principles governing the international legal order, particularly those relating to international investment law and respect for the stability and predictability of international economic relations. Ultimately, this article emphasizes the need to reconsider the legal status of secondary sanctions within the framework of international law and to formulate clearer criteria for limiting their extraterritorial effects. It also highlights the strengthening of protective and compensatory mechanisms for injured investors as an essential requirement for the development and coherence of the international legal system.

Keywords: *secondary sanctions; international responsibility of states; foreign investment; international trade law; indirect expropriation; fair and equitable treatment; countermeasures.*

How to cite: Asadipour, E., Taghizadeh Ansari, M., & Amoozeidi, S. (2027). Secondary Sanctions and the International Responsibility of States for Violations of Foreign Investment Rights. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 5(6), 1-25.



تاریخ ارسال: ۲ اسفند ۱۴۰۴
 تاریخ بازنگری: ۲۷ تیر ۱۴۰۵
 تاریخ پذیرش: ۶ مرداد ۱۴۰۵
 تاریخ چاپ اولیه: ۱۷ شهریور ۱۴۰۵
 تاریخ چاپ نهایی: ۱ اسفند ۱۴۰۶

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

تحریم‌های ثانویه و مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در نقض حقوق سرمایه گذاری خارجی

احسان اسدی پور^۱، مصطفی تقی زاده انصاری^۲، سیامک عموزیدی^۳

۱. گروه حقوق، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲. گروه حقوق، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۳. گروه اقتصاد و بانکداری اسلامی، دانشگاه خوارزمی، دانشکده اقتصاد، تهران، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: Mos.taghizadeh_ansari@iauctb.ac.ir

چکیده

تحریم‌های ثانویه در دهه‌های اخیر به یکی از برجسته‌ترین ابزارهای اعمال فشار اقتصادی در نظام حقوق بین‌الملل معاصر تبدیل شده‌اند. اهمیت این تحریم‌ها از منظر حقوق بین‌الملل در آن است که دامنه اثرگذاری آن‌ها فراتر از صلاحیت سرزمینی و شخصی دولت تحریم‌کننده گسترش می‌یابد و اشخاص ثالث، شرکت‌های خصوصی، مؤسسات مالی و حتی دولت‌های دیگر را نیز به سبب تعامل اقتصادی با دولت یا اشخاص هدف تحریم، در معرض محدودیت‌ها و ضمانت‌اجراهای اقتصادی قرار می‌دهد. از همین رو، تحریم‌های ثانویه نه تنها در حوزه روابط سیاسی و اقتصادی بین دولت‌ها، بلکه در قلمرو حقوق تجارت بین‌الملل، حقوق سرمایه‌گذاری بین‌المللی و قواعد مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها نیز مسائل و چالش‌های اساسی ایجاد می‌کنند. مقاله حاضر با رویکردی توصیفی - تحلیلی و با اتکا به منابع کتابخانه‌ای، اسناد و رویه‌های بین‌المللی، درصدد پاسخ به این پرسش اصلی است که آیا اعمال تحریم‌های ثانویه، در مواردی که منجر به نقض حقوق و منافع سرمایه‌گذاران خارجی می‌شود، می‌تواند از منظر حقوق بین‌الملل موجب تحقق مسئولیت بین‌المللی دولت تحریم‌کننده گردد یا خیر. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد هرگاه این تحریم‌ها به نقض تعهدات بین‌المللی دولت‌ها در قبال سرمایه‌گذاران خارجی بینجامد، از جمله تعهد به رفتار منصفانه و عادلانه، اصل عدم تبعیض، حمایت و امنیت کامل، منع سلب مالکیت مستقیم یا غیرمستقیم بدون جبران مناسب و نیز آزادی انتقال وجوه و سرمایه، در اصل می‌توان دولت تحریم‌کننده را مسئول بین‌المللی دانست. با این حال، دولت تحریم‌کننده ممکن است برای توجیه اقدامات خود به برخی دفاعیات شناخته‌شده در حقوق بین‌الملل عمومی، نظیر اقدامات متقابل، ضرورت یا استثنائات امنیتی، استناد کند. با وجود این، ماهیت فراسرزمینی و یک‌جانبه تحریم‌های ثانویه سبب می‌شود احراز مشروعیت چنین دفاعیاتی با دشواری‌های حقوقی قابل توجهی مواجه باشد. از این منظر، در بسیاری از موارد، تحریم‌های ثانویه با اصول بنیادین حاکم بر نظم حقوقی بین‌المللی، به‌ویژه در حوزه حقوق سرمایه‌گذاری بین‌المللی و احترام به ثبات و پیش‌بینی‌پذیری روابط اقتصادی بین‌المللی، ناسازگار به نظر می‌رسند. در نهایت، این مقاله بر ضرورت بازاندیشی در جایگاه تحریم‌های ثانویه در چارچوب حقوق بین‌الملل و تدوین معیارهای روشن‌تر برای تحدید آثار فراسرزمینی آن‌ها تأکید می‌کند؛ همچنین تقویت سازوکارهای حمایتی و جبرانی برای سرمایه‌گذاران زیان‌دیده را به‌عنوان یکی از الزامات توسعه و انسجام نظام حقوقی بین‌المللی مورد توجه قرار می‌دهد.

کلیدواژگان: تحریم‌های ثانویه؛ مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها؛ سرمایه‌گذاری خارجی؛ حقوق تجارت بین‌الملل؛ سلب مالکیت غیرمستقیم؛ رفتار منصفانه و عادلانه؛ اقدامات متقابل.

نحوه استناددهی: اسدی پور، احسان، تقی زاده انصاری، مصطفی، و عموزیدی، سیامک. (۱۴۰۶). تحریم‌های ثانویه و مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در نقض حقوق سرمایه‌گذاری خارجی. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۵(۶)، ۲۵-۱.



سرمایه‌گذاری نیز ارزیابی شوند. در این وضعیت، پرسش اساسی آن است که آیا این پیامدها را باید صرفاً ناشی از اعمال حاکمیت اقتصادی دولت‌ها و بخشی از اختیار آنان در تنظیم روابط خارجی و منافع امنیتی دانست، یا آنکه هرگاه این اقدامات به نقض تعهدات بین‌المللی دولت‌ها در قبال سرمایه‌گذاران خارجی بینجامند، می‌توان آن‌ها را منشأ تحقق مسئولیت بین‌المللی دولت تحریم‌کننده تلقی کرد (Askari et al., 2022).

اهمیت این مسئله از آن جهت دوچندان می‌شود که نظام حقوق سرمایه‌گذاری بین‌المللی بر پایه اصولی چون تأمین امنیت حقوقی، قابلیت پیش‌بینی، ثبات روابط اقتصادی و حمایت از انتظارات مشروع سرمایه‌گذار استوار شده است. هر اقدامی که این مبانی را بدون اتکای کافی به مجوزهای معتبر حقوقی متزلزل سازد، نه تنها منافع اشخاص خصوصی و فعالان اقتصادی را با اختلال مواجه می‌کند، بلکه اعتماد عمومی به نظم حقوقی حاکم بر تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی را نیز تضعیف می‌سازد. افزون بر این، تحریم‌های ثانویه در عمل غالباً به صورت یک‌جانبه و خارج از چارچوب سازوکارهای جمعی پیش‌بینی‌شده در منشور ملل متحد، به‌ویژه خارج از نظام تصمیم‌گیری شورای امنیت، اعمال می‌شوند؛ از این‌رو، بررسی نسبت آن‌ها با اصول بنیادین حقوق بین‌الملل، از جمله اصل عدم مداخله، محدودیت‌های صلاحیت فراسرزمینی، قواعد مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها و تعهدات ناشی از معاهدات سرمایه‌گذاری، ضرورتی هم‌زمان نظری و عملی دارد.

بر این اساس، مقاله حاضر در پی پاسخ‌گویی به این پرسش اصلی است که تحریم‌های ثانویه در چه شرایطی می‌توانند به نقض حقوق سرمایه‌گذاری خارجی منجر شوند و مسئولیت بین‌المللی دولت تحریم‌کننده بر پایه چه مبانی حقوقی و با چه محدودیت‌ها و استثنائاتی قابل استناد است. فرضیه اصلی مقاله آن است که تحریم‌های ثانویه، هرگاه به‌گونه‌ای نامتناسب، تبعیض‌آمیز یا با اثرات فراسرزمینی، حقوق مکتسبه، انتظارات مشروع و

گسترش وابستگی متقابل اقتصادی میان دولت‌ها، بین‌المللی شدن زنجیره‌های تأمین، توسعه سرمایه‌گذاری‌های فرامرزی و نقش تعیین‌کننده نظام مالی جهانی، سبب شده است که ابزارهای اقتصادی در چارچوب سیاست خارجی و کنش بین‌المللی دولت‌ها جایگاهی روزافزون پیدا کنند. در این بستر، تحریم‌ها به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای فشار غیرنظامی، دیگر صرفاً پدیده‌ای سیاسی تلقی نمی‌شوند، بلکه به‌طور مستقیم با موضوعات بنیادین حقوق بین‌الملل، از جمله حاکمیت دولت‌ها، صلاحیت فرامرزی، آزادی تجارت، امنیت حقوقی و حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی پیوند یافته‌اند. با این حال، همه انواع تحریم‌ها از حیث مبنای مشروعیت در حقوق بین‌الملل، نحوه اعمال، دامنه اثرگذاری و پیامدهای فراملی، وضعیت یکسانی ندارند. در این میان، تحریم‌های ثانویه، به دلیل آنکه اشخاص حقیقی و حقوقی، نهادهای مالی، شرکت‌های تجاری و حتی دولت‌های خارج از قلمرو سرزمینی دولت تحریم‌کننده را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهند، از پیچیده‌ترین و مناقشه‌برانگیزترین اشکال محدودیت اقتصادی در حقوق بین‌الملل معاصر به شمار می‌آیند.

در حوزه حقوق سرمایه‌گذاری بین‌المللی، تحریم‌های ثانویه می‌توانند از طرق مختلف حقوق و منافع سرمایه‌گذاران خارجی را تحت تأثیر قرار دهند؛ از جمله از رهگذر مسدودسازی دارایی‌ها، قطع دسترسی به نظام بانکی و سازوکارهای پرداخت بین‌المللی، ممانعت از اجرای قراردادهای تجاری و سرمایه‌گذاری، تحمیل خروج اجباری شرکت‌ها از بازار دولت میزبان، بی‌اثر کردن تضمین‌های قراردادی و حقوق تثبیت‌شده و همچنین ایجاد محدودیت در انتقال سود، عواید و اصل سرمایه. چنین آثاری از منظر حقوق بین‌الملل سرمایه‌گذاری، صرفاً نتایج اقتصادی یک اقدام سیاسی نیستند، بلکه ممکن است به‌منزله تعرض به استانداردهای حمایتی مقرر در معاهدات دوجانبه و چندجانبه

حمایت‌های معاهده‌ای سرمایه‌گذاران خارجی را مختل سازند، از منظر حقوق بین‌الملل سرمایه‌گذاری و حقوق مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، قابلیت ایجاد مسئولیت بین‌المللی دارند؛ و استناد به دفاعیاتی همچون استثنائات امنیتی، ضرورت یا اقدامات متقابل نیز تنها در شرایطی محدود، مضیق و استثنایی می‌تواند مانع از احراز این مسئولیت شود.

مبانی ادعایی دولت‌ها در اعمال تحریم‌های ثانویه

مبانی ادعایی دولت‌ها در اعمال تحریم‌های ثانویه معمولاً بر مجموعه‌ای از اهداف، ملاحظات و توجیهات سیاسی، امنیتی و اقتصادی استوار می‌شود که در ظاهر، واجد وصفی حمایتی نسبت به منافع عمومی جامعه بین‌المللی و حفظ نظم بین‌المللی هستند. دولت‌های واضع این‌گونه تحریم‌ها غالباً استدلال می‌کنند که در ساختار کنونی روابط بین‌المللی، که با وابستگی متقابل اقتصادی، گسترش شبکه‌های مالی فرامرزی و درهم‌تنیدگی بازارها و بازیگران غیردولتی مشخص می‌شود، تهدیدات علیه امنیت ملی دیگر محدود به مرزهای سرزمینی نیست. از این منظر، نه تنها رفتار دولت‌ها، بلکه کنش‌های اقتصادی اشخاص خصوصی، شرکت‌های چندملیتی، بانک‌ها و نهادهای مالی خارجی نیز می‌تواند به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در تقویت ظرفیت‌های اقتصادی، مالی یا راهبردی دولت‌های هدف مؤثر باشد و امنیت ملی یا منافع اساسی دولت تحریم‌کننده را در معرض خطر قرار دهد. بر این مبنا، اگر شخص یا بنگاه خارجی با دولت، نهاد عمومی یا بخشی از اقتصاد یک کشور هدف وارد تعامل شود، ممکن است از دید دولت تحریم‌کننده، در پشتیبانی از رفتارهایی سهمیم گردد که تهدیدآمیز، بی‌ثبات‌کننده یا مغایر با صلح و امنیت بین‌المللی تلقی می‌شوند (Bagheri & Sabbaghian, 2024).

در این چارچوب، مفاهیمی همچون مبارزه با اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، مقابله با تأمین مالی تروریسم، جلوگیری از دور زدن تحریم‌های اولیه، مقابله با جرایم سازمان‌یافته فراملی و حتی

حمایت از صلح و امنیت بین‌المللی، به‌عنوان مبانی اعلامی و توجیهات رسمی برای اعمال تحریم‌های ثانویه مورد استفاده قرار می‌گیرند. از منظر دولت‌های واضع این تحریم‌ها، هنگامی که ابزارهای سنتی دیپلماتیک یا محدودیت‌های اولیه برای مهار یک دولت یا بازیگر خاص کافی نباشد، اعمال فشار بر اشخاص و نهادهای ثالثی که با آن بازیگر در ارتباط اقتصادی هستند، می‌تواند سازوکاری مؤثر برای جلوگیری از تداوم رفتارهای تهدیدآمیز تلقی شود. تحریم‌های ثانویه در ادبیات رسمی این دولت‌ها نه صرفاً اقدامی اقتصادی، بلکه بخشی از راهبردهای مشروع دفاعی و پیشگیرانه در بستر حقوق و روابط بین‌الملل معرفی می‌شوند.

افزون بر این، برخی دولت‌ها بر این نکته تأکید می‌کنند که در چارچوب حقوق حاکمیتی خود، حق دارند شرایط و ضوابط دسترسی به بازار داخلی، ارز ملی، نظام بانکی، خدمات مالی، فناوری‌های بومی و زیرساخت‌های اقتصادی و اعتباری تحت کنترل خود را تعیین کنند. بر همین اساس، آنان تحریم ثانویه را نه به‌مثابه اعمال مستقیم صلاحیت تقنینی یا اجرایی بر اشخاص خارجی خارج از قلمرو سرزمینی خود، بلکه به‌عنوان تعیین شرایط بهره‌مندی از امکانات، مزایا و تسهیلات اقتصادی و مالی وابسته به حاکمیت خود معرفی می‌کنند. به بیان دیگر، این دولت‌ها مدعی‌اند که هیچ شخص حقیقی یا حقوقی خارجی، حق ذاتی و مطلقاً برای دسترسی به بازار، نظام پولی، شبکه پرداخت، بانک‌ها یا مزایای تجاری آنان ندارد و بنابراین، محروم‌سازی اشخاص ثالث از این امکانات، فی‌نفسه واجد وصف غیرقانونی یا نامشروع نیست. این استدلال، در واقع، می‌کوشد تحریم‌های ثانویه را از قلمرو اعمال صلاحیت فراسرزمینی خارج کرده و آن را در چارچوب اختیار انحصاری دولت نسبت به تنظیم امور اقتصادی داخلی و روابط تجاری خارجی خود تبیین کند.

در کنار این استدلال، گاه به نظریه صلاحیت مبتنی بر آثار نیز استناد می‌شود. بر پایه این نظریه، اگر یک رفتار واقع شده در خارج از

آن از منظر اصول بنیادین حقوق بین‌الملل محل تردید جدی قرار می‌گیرد.

نقد بنیادین وارد بر این مبانی آن است که حقوق بین‌الملل عمومی، اصل را بر محدود بودن صلاحیت دولت‌ها، احترام متقابل به قلمرو حاکمیتی یکدیگر و ممنوعیت اعمال اقتدار یک‌جانبه نسبت به اشخاص و وضعیت‌های فاقد ارتباط کافی با دولت واضع قاعده قرار داده است. در این چارچوب، اصل برابری حاکمیتی دولت‌ها اقتضا می‌کند که هیچ دولتی نتواند اراده سیاسی، اقتصادی یا راهبردی خود را از طریق فشار اقتصادی سازمان‌یافته، بر تصمیم‌گیری مستقل دولت دیگر تحمیل کند؛ مگر آنکه چنین رفتاری در قالب یکی از سازوکارهای مورد پذیرش حقوق بین‌الملل، مانند تصمیمات الزام‌آور شورای امنیت یا شرایط خاص مسئولیت بین‌المللی، قابل توجیه باشد. از همین رو، تحریم‌های ثانویه، به‌ویژه هنگامی که آثار آن‌ها متوجه دولت‌ها و بازیگران ثالث می‌شود، این شائبه را تقویت می‌کند که دولت تحریم‌کننده در حال گسترش اراده تقنینی و اجرایی خود به فراتر از حدود صلاحیت پذیرفته‌شده بین‌المللی است.

اصل عدم مداخله نیز به‌عنوان یکی از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل، دلالت بر آن دارد که دولت‌ها نباید از ابزارهای قهری، مستقیم یا غیرمستقیم، برای جهت‌دهی به انتخاب‌های سیاسی، اقتصادی و حاکمیتی دولت‌های دیگر استفاده کنند. هرگاه تحریم‌های ثانویه به‌گونه‌ای طراحی و اجرا شوند که دولت یا اشخاص ثالث را ناگزیر سازند روابط تجاری، مالی یا سرمایه‌گذاری خود را نه بر اساس اراده آزاد و منافع مشروع خویش، بلکه تحت فشار یک دولت خارجی تنظیم کنند، این احتمال تقویت می‌شود که چنین اقداماتی با منطق حاکم بر اصل عدم مداخله ناسازگار باشند. به بیان دیگر، اگرچه دولت‌ها ممکن است در سطح ادعایی، تحریم‌های ثانویه را با مفاهیمی چون امنیت ملی، حمایت از نظم عمومی بین‌المللی یا صیانت از نظام مالی خود

قلمرو سرزمینی دولت، آثار مهم، مستقیم، قابل‌توجه و قابل پیش‌بینی بر اقتصاد، امنیت، ثبات مالی یا منافع حیاتی آن دولت داشته باشد، دولت مزبور می‌تواند برای مقابله با آن، واکنش حقوقی مناسب نشان دهد. در منطق حامیان تحریم‌های ثانویه، تعامل اقتصادی اشخاص خارجی با بازیگران هدف تحریم، هرچند در خارج از قلمرو دولت تحریم‌کننده رخ دهد، ممکن است به‌واسطه آثار اقتصادی، پولی یا امنیتی خود، به‌طور مؤثر منافع بنیادین آن دولت را متأثر سازد و از این رو، زمینه‌ای برای مداخله تنظیمی یا محدودکننده فراهم آورد. همچنین، صلاحیت شخصی نسبت به اتباع، شرکت‌های ثبت‌شده در قلمرو دولت، مؤسسات وابسته، اشخاص تحت کنترل آن یا حتی افرادی که از دلار، بانک‌های داخلی، سامانه‌های پرداخت ملی یا فناوری منشأگرفته از آن دولت استفاده می‌کنند، بخشی از این منظومه استدلالی را تشکیل می‌دهد. در این برداشت، هرچا نوعی پیوند حقوقی، مالی، تجاری یا فناورانه با دولت تحریم‌کننده وجود داشته باشد، آن دولت برای اعمال قواعد محدودکننده و تحمیل تبعات نقض آن‌ها، خود را صاحب صلاحیت می‌داند (Azarnoush, 2022).

با این حال، از منظر حقوق بین‌الملل عمومی، پرسش اصلی آن است که آیا این‌گونه توجیهات و استدلال‌ها برای تحمیل هزینه، محدودیت یا مجازات اقتصادی به اشخاص، شرکت‌ها و حتی دولت‌های ثالثی که خارج از قلمرو سرزمینی و تابعیت دولت تحریم‌کننده قرار دارند، کفایت حقوقی دارد یا خیر. این پرسش، به‌ویژه از آن جهت اهمیت دارد که مرز میان اعمال مشروع صلاحیت دولت‌ها و توسعه ناموجه صلاحیت به حوزه‌های خارج از قلمرو ملی، یکی از مباحث بنیادین در حقوق بین‌الملل معاصر به شمار می‌رود. هرچند دولت‌ها در تنظیم دسترسی به بازار و نظام مالی خود از اختیارات گسترده‌ای برخوردارند، اما هنگامی که این اختیارات عملاً به ابزاری برای وادارسازی اشخاص یا دولت‌های خارجی به تبعیت از سیاست‌های یک‌جانبه تبدیل شود، مشروعیت

توجیه کنند، اما از منظر حقوق بین الملل، این توجیهات تنها زمانی می توانند معتبر شمرده شوند که با محدودیت های ناشی از اصل برابری حاکمیتی، ممنوعیت مداخله، قواعد صلاحیت و الزامات ناشی از مسئولیت بین المللی دولت ها سازگار باشند (Hanjani, 2013).

هنگامی که تحریم ثانویه اشخاص ثالث را وادار می کند روابط تجاری مشروع خود با کشور هدف را قطع کنند، این اقدام از منظر حقوق بین الملل دیگر صرفاً یک تصمیم داخلی درباره تنظیم بازار ملی یا مدیریت روابط اقتصادی مستقیم دولت تحریم کننده محسوب نمی شود، بلکه در ماهیت خود به نوعی مهندسی اجباری رفتار اقتصادی بازیگران خارجی شباهت پیدا می کند. چنین وضعیتی از این حیث واجد اهمیت حقوقی است که دولت تحریم کننده نه تنها در حال تعیین حدود کنش اقتصادی خود، بلکه عملاً درصدد جهت دهی به تصمیمات تجاری و مالی اشخاص و نهادهایی برمی آید که خارج از قلمرو سرزمینی او قرار دارند و لزوماً نیز تابعیت یا وابستگی حقوقی مستقیمی با آن دولت ندارند. از این منظر، تحریم ثانویه می تواند مصداقی از توسعه ناموجه صلاحیت فرامرزی تلقی شود؛ زیرا دولت تحریم کننده در عمل روابطی را تنظیم، محدود یا مختل می سازد که نه در قلمرو حاکمیتی او واقع شده اند و نه لزوماً میان اتباع یا اشخاص تحت صلاحیت مستقیم او برقرار هستند. در این میان، تمایز میان «امتناع از معامله» و «واداشتن دیگران به امتناع از معامله» از اهمیت بنیادین برخوردار است. دولت ها بدون تردید حق دارند در چارچوب حاکمیت اقتصادی خود درباره نحوه و حدود روابط اقتصادی مستقیم خویش تصمیم گیری کنند، اما هنگامی که اشخاص و طرف های ثالث را تحت تهدید محرومیت از بازار، نظام مالی، ارز ملی یا خدمات بانکی خود قرار می دهند تا آنان نیز از تعامل با کشور هدف خودداری کنند، ماهیت اقدام از یک تنظیم داخلی مشروع به نوعی فشار بر اراده و آزادی عمل بازیگران خارجی

تغییر می یابد و همین تغییر ماهیت، ارزیابی آن را در پرتو اصول حقوق بین الملل ضروری می سازد (Falsafi, 2012).

از همین رو، بسیاری از حقوق دانان و تحلیل گران حقوق بین الملل، تحریم های ثانویه را با اصول سنتی صلاحیت سرزمینی و نیز با ممنوعیت مداخله غیرمستقیم در امور اقتصادی دولت ها و اشخاص ثالث ناسازگار می دانند. استدلال اصلی در این دیدگاه آن است که حتی اگر هدف اعلامی تحریم ها، نظیر مقابله با تهدیدات امنیتی، جلوگیری از اشاعه یا صیانت از منافع اساسی دولت تحریم کننده، در سطح نظری مشروع یا دست کم قابل بحث تلقی شود، وسیله انتخاب شده برای تحقق این هدف نیز باید با محدودیت ها و قیود بنیادین حقوق بین الملل سازگار باشد. به بیان دیگر، مشروعیت غایت نمی تواند به طور خودکار مشروعیت وسیله را تضمین کند. صرف استناد به امنیت ملی نیز، به ویژه در حقوق بین الملل معاصر، مجوزی مطلق و نامحدود برای نادیده گرفتن اصل برابری حاکمیتی دولت ها، حدود صلاحیت یا اصل عدم مداخله به شمار نمی رود. از این رو، تحریم های ثانویه نه فقط به اعتبار اهداف اعلامی خود، بلکه از حیث سازوکار اجرایی، میزان اجبار، قلمرو اثرگذاری و پیامدهایشان بر استقلال اقتصادی و اراده آزاد دولت ها و اشخاص ثالث باید مورد سنجش قرار گیرند (Katzman, 2010).

بنابراین، محل اصلی تردید و مناقشه در خصوص تحریم های ثانویه را نباید تنها در هدف یا نیت دولت تحریم کننده جست وجو کرد، بلکه مسئله اساسی تر در دامنه این اقدامات، شیوه اجرای آن ها، شدت فشار اقتصادی مترتب بر آن ها و تأثیری نهفته است که بر استقلال تصمیم گیری اقتصادی دولت ها، شرکت ها، بانک ها و سایر بازیگران ثالث بر جای می گذارند. هرچه عنصر اجبار در این سازوکار پررنگ تر باشد و هرچه ارتباط میان دولت تحریم کننده و رفتار مورد هدف ضعیف تر به نظر برسد، این احتمال تقویت می شود که اقدام مزبور از حدود اعمال مشروع صلاحیت عبور کرده و به مداخله ای غیرموجه در روابط اقتصادی خارجی دیگران

تجاری غیرمستقیم، دامنه صلاحیت شخصی دولت را تا این حد گسترش داد یا خیر (Javid, 2014).

دولت‌های واضح تحریم در این مرحله معمولاً به مفاهیم موسع‌تر و انعطاف‌پذیرتری متوسل می‌شوند؛ مفاهیمی همچون کنترل شرکتی، وابستگی قراردادی، استفاده از دلار، عبور تراکنش از شبکه بانکی داخلی، استفاده از خدمات تسویه مالی واقع در قلمرو آنان یا بهره‌گیری از فناوری دارای منشأ ملی. این استدلال‌ها درصدد آن‌اند که نوعی پیوند حقوقی، مالی یا فنی میان رفتار خارجی و دولت تحریم‌کننده ایجاد کنند تا اعمال محدودیت نسبت به آن رفتار از منظر صلاحیتی قابل توجیه جلوه کند. با این حال، این معیارها در بهترین حالت تنها نوعی ارتباط غیرمستقیم، توسعه‌یافته و گاه بسیار ضعیف با دولت تحریم‌کننده برقرار می‌سازند و همین امر مشروعیت گسترش صلاحیت را به‌طور جدی زیر سؤال می‌برد. هرچه این پیوندها از معیارهای سنتی و مستحکم صلاحیتی فاصله بیشتری بگیرند، خطر آن افزایش می‌یابد که حقوق بین‌الملل از یک نظام مبتنی بر حدود معین صلاحیت، به نظامی مبتنی بر ادعاهای یک‌جانبه و سیال دولتها تبدیل شود.

نظریه آثار اقتصادی نیز، هرچند در برخی حوزه‌های خاص، مانند حقوق رقابت، ضدانحصار یا برخی مقررات مالی، تا حدودی مورد پذیرش قرار گرفته است، اما تعمیم آن به نحوی که هرگونه همکاری اقتصادی با یک کشور هدف بتواند در دایره صلاحیت فرامرزی دولت تحریم‌کننده قرار گیرد، همچنان محل مناقشه شدید در حقوق بین‌الملل عمومی است. پذیرش بی‌قید و گسترده این نظریه ممکن است به این نتیجه بینجامد که هر دولت، صرفاً با ادعای وجود اثر اقتصادی، مالی یا امنیتی بر منافع خود، بتواند رفتار اشخاص و نهادهای خارجی را تحت تنظیم و کنترل قرار دهد. چنین برداشتی، اگر بدون ضابطه و محدودیت پذیرفته شود، نظم صلاحیتی بین‌المللی را با نوعی آشفتگی ساختاری مواجه خواهد ساخت؛ زیرا در آن صورت، مرز میان صلاحیت مشروع و مداخله

تبدیل شده باشد. در چنین شرایطی، تحریم ثانویه نه صرفاً ابزاری برای تنظیم روابط اقتصادی دولت واضع آن، بلکه وسیله‌ای برای تحمیل اولویت‌های سیاسی و امنیتی یک دولت بر شبکه‌ای از روابط خصوصی و بین‌الدولی در عرصه بین‌المللی تلقی می‌شود. از منظر نظریه‌های صلاحیت در حقوق بین‌الملل، دولت‌های تحریم‌کننده معمولاً می‌کوشند تحریم‌های ثانویه را به یکی از پیوندهای سنتی یا توسعه‌یافته صلاحیتی متصل کنند تا برای آن مبنایی حقوقی فراهم آورند، اما این تلاش در بسیاری از موارد با دشواری‌های مفهومی و عملی روبه‌رو است. صلاحیت سرزمینی کلاسیک معمولاً زمانی روشن و غیرمناقشه‌آمیز است که رفتار مورد نظر در قلمرو دولت رخ داده باشد یا دست‌کم بخش اساسی از عناصر آن در سرزمین آن دولت تحقق یافته باشد. حال آنکه در بسیاری از موارد مربوط به تحریم‌های ثانویه، معاملات، قراردادهای پرداخت‌ها یا همکاری‌های اقتصادی مورد نظر، تماماً در خارج از قلمرو دولت تحریم‌کننده صورت می‌گیرند و میان اشخاصی انجام می‌شوند که نه تابع آن دولت‌اند و نه در محدوده سرزمینی آن فعالیت می‌کنند. در چنین فرضی، استناد به صلاحیت سرزمینی با دشواری جدی روبه‌رو می‌شود؛ زیرا عنصر سرزمینی که مبنای اصلی این نوع صلاحیت است، یا اساساً وجود ندارد یا بسیار ضعیف و غیرمستقیم است.

صلاحیت شخصی نیز در مفهوم سنتی خود عمدتاً نسبت به اتباع دولت، اشخاص حقوقی ثبت‌شده در قلمرو آن یا نهادهایی که تابعیت آن دولت را دارند، قابل اعمال است. اما در تحریم‌های ثانویه، دامنه فشار و محدودیت غالباً به شرکت‌ها، بانک‌ها و مؤسسات مالی غیرتابع نیز تسری پیدا می‌کند؛ یعنی اشخاصی که از منظر معیارهای کلاسیک تابعیت، در حوزه صلاحیت شخصی دولت تحریم‌کننده قرار نمی‌گیرند. بدین ترتیب، توسعه تحریم‌ها به این دسته از بازیگران، از منظر حقوق بین‌الملل این پرسش را مطرح می‌سازد که آیا می‌توان صرفاً با استناد به پیوندهای اقتصادی یا

ناموجه تضعیف می‌شود و امکان تعارض گسترده میان ادعاهای صلاحیتی دولت‌ها افزایش می‌یابد. از این حیث، بسیاری از منتقدان تحریم‌های ثانویه بر این باورند که توسل گسترده به نظریه آثار، بدون احراز پیوندی واقعی، مستقیم و قابل قبول با دولت تحریم‌کننده، نه تنها از منظر حقوقی محل تردید است، بلکه می‌تواند ثبات و پیش‌بینی‌پذیری نظام حقوق بین‌الملل را نیز مخدوش سازد (Gholizadeh, 2022).

افزون بر این، بسیاری از تحریم‌های ثانویه نه بر مبنای یک اثر مستقیم، فوری و قابل اثبات در قلمرو یا منافع حیاتی دولت تحریم‌کننده، بلکه بر پایه فرضیات سیاست‌گذارانه، برآوردهای کلان امنیتی و ارزیابی‌های کلی از ریسک تنظیم می‌شوند. این ویژگی، از منظر حقوق بین‌الملل، اهمیت بنیادین دارد؛ زیرا هرچه رابطه میان رفتار مورد تحریم و منافع مشروع دولت واضع ضعیف‌تر، غیرمستقیم‌تر و انتزاعی‌تر باشد، تمایز میان اعمال مشروع صلاحیت و بهره‌گیری از قدرت اقتصادی نامتقارن در عرصه فرامرزی مبهم‌تر می‌شود. به بیان دیگر، هنگامی که مبنای مداخله اقتصادی دولت نه یک پیوند عینی و حقوقی روشن، بلکه پیش‌بینی‌های سیاستی و ملاحظات احتیاطی کلی باشد، این پرسش با قوت بیشتری مطرح می‌شود که آیا چنین اقدامی هنوز در حدود صلاحیت‌های شناخته‌شده بین‌المللی قرار دارد یا آنکه به حوزه اعمال فشار یک‌جانبه و فراتر از چارچوب‌های متعارف حقوق بین‌الملل وارد شده است. از این رو، هرچند دولت‌ها می‌توانند برای حمایت از منافع حیاتی، امنیت ملی یا نظم عمومی اقتصادی خود استدلال‌های گوناگونی مطرح سازند، انتقال این استدلال‌ها از سطح سیاست داخلی به سطح تحمیل تعهد، تهدید یا الزام عملی علیه اشخاص ثالث خارجی، مستلزم توجیهی به مراتب استوارتر، دقیق‌تر و منطبق‌تر با اصول حاکم بر حقوق بین‌الملل از آن چیزی است که در اغلب موارد ارائه می‌شود.

تحریم‌های ثانویه، در عین حال، در نقطه تلاقی حقوق بین‌الملل عمومی و حقوق تجارت بین‌الملل قرار می‌گیرند و همین هم‌پوشانی، ارزیابی حقوقی آن‌ها را پیچیده‌تر می‌سازد. این تحریم‌ها صرفاً ابزارهایی سیاسی یا اقتصادی در روابط دوجانبه نیستند، بلکه به‌طور مستقیم بر جریان آزاد کالا، خدمات، سرمایه و پرداخت‌ها در نظام تجارت بین‌المللی اثر می‌گذارند و از این رهگذر می‌توانند زنجیره‌های تأمین، قراردادهای بلندمدت تجاری، پوشش‌های بیمه‌ای، حمل‌ونقل بین‌المللی، سازوکارهای فاینانس و حتی استانداردهای جهانی رعایت مقررات را مختل کنند. در چنین وضعیتی، اشخاص خصوصی و نهادهای مالی ثالث، حتی در فرضی که از منظر حقوق قراردادهای، حقوق تجارت و منافع اقتصادی خود مایل به ادامه همکاری با کشور هدف باشند، عملاً به دلیل بیم از جریمه، قطع دسترسی به نظام تسویه دلاری، محرومیت از بازارهای مهم یا قرار گرفتن در معرض ریسک‌های ثانویه، از معامله منصرف می‌شوند. نتیجه آن است که تحریم ثانویه دیگر صرفاً یک تصمیم داخلی در خصوص حدود کنش اقتصادی دولت تحریم‌کننده تلقی نمی‌شود، بلکه به ابزاری برای بازآرایی اجباری مسیرهای تجارت بین‌المللی و جهت‌دهی فرامرزی به رفتار تجاری بازیگران خارجی تبدیل می‌گردد.

این وضعیت از منظر حقوق تجارت بین‌الملل می‌تواند با شماری از اصول و تعهدات بنیادین در تنش قرار گیرد؛ از جمله تعهدات ناشی از موافقت‌نامه‌های تجاری، اصل عدم تبعیض، آزادی ترانزیت، برابری فرصت‌های تجاری و الزامات مربوط به رفتار منصفانه در بازار جهانی. هرچند در این حوزه، استثنای امنیتی نیز همواره یکی از مهم‌ترین مستندات دولت‌ها برای توجیه محدودیت‌های مزبور به شمار می‌آیند، مشکل اساسی آن است که تفسیر موسع، انعطاف‌پذیر و بی‌ضابطه از این استثناء می‌تواند راه را برای استفاده ابزاری از مفاهیم امنیتی به‌منظور تعقیب اهداف ژئوپلیتیک، اقتصادی یا حتی رقابتی هموار سازد. از این منظر،

متوقف شود، یا امکان فروش محصول، دریافت عواید و انتقال سود عملاً از میان برود، در چنین وضعیتی سرمایه‌گذاری، هرچند ممکن است از لحاظ شکلی و ثبتی همچنان باقی باشد، از نظر اقتصادی بخش مهمی از ارزش و کارکرد خود را از دست می‌دهد (Azarnoush, 2022).

در این فرض، یکی از پرسش‌های اساسی در حقوق سرمایه‌گذاری بین‌المللی آن است که آیا وضعیت پدیدآمده می‌تواند مصداقی از سلب مالکیت غیرمستقیم، نقض تعهد به رفتار منصفانه و عادلانه، نقض اصل حمایت و امنیت کامل، یا اخلال ناموجه در استفاده، اداره، انتفاع و بهره‌برداری از سرمایه‌گذاری تلقی شود یا خیر. پاسخ به این پرسش، طبیعتاً، تابع عوامل متعددی است؛ از جمله مفاد معاهده یا موافقت‌نامه سرمایه‌گذاری مربوط، هویت و موقعیت دولت خوانده، نحوه احراز رابطه سببیت میان تحریم و خسارت وارده، شدت و گستره زیان اقتصادی و نیز نقش و دامنه استثنای امنیتی یا دفاعیات مبتنی بر ضرورت. با این حال، از نظر تحلیلی روشن است که تحریم‌های ثانویه می‌توانند آثاری هم‌سنگ یا نزدیک به اقدامات مصادره‌گونه بر جای بگذارند، بی‌آنکه انتقال رسمی مالکیت یا سلب صریح عنوان حقوقی دارایی رخ داده باشد. هنگامی که یک پروژه سرمایه‌گذاری از حیث حقوقی همچنان موجود است، اما از حیث اقتصادی دیگر امکان بهره‌برداری متعارف، سودآور و مؤثر از آن وجود ندارد، مرز میان تنظیم مشروع اقتصادی و تعرض به حقوق بنیادین سرمایه‌گذار به شدت باریک و مناقشه‌برانگیز می‌شود.

افزون بر این، سرمایه‌گذاران ممکن است استدلال کنند که دولت میزبان نتوانسته است در برابر فشارهای خارجی، حداقلی از حمایت مؤثر، محیط حقوقی باثبات یا سازوکارهای لازم برای صیانت از منافع مشروع آنان را فراهم آورد، یا آنکه اقدامات تبعی، محدودکننده یا احتیاطی اتخاذشده از سوی همان دولت برای تبعیت از تحریم‌های ثانویه، خود ناقض تعهدات بین‌المللی آن

چالش اصلی نه صرف وجود استثنای امنیتی، بلکه حدود، شرایط و نحوه اعمال آن در چارچوب اصل حسن نیت و ضرورت در حقوق بین‌الملل است. افزون بر این، آثار تحریم‌های ثانویه محدود به دولت یا اقتصاد کشور هدف باقی نمی‌ماند، بلکه به شرکای تجاری، مؤسسات مالی، سرمایه‌گذاران، شرکت‌های بیمه، تأمین‌کنندگان و حتی مصرف‌کنندگان در کشورهای ثالث نیز تسری پیدا می‌کند. به بیان دقیق‌تر، این نوع تحریم‌ها هزینه‌های تنظیمی، انطباقی و معاملاتی را به کل نظام تجارت جهانی تحمیل می‌کنند و هم‌زمان فضای عدم قطعیت حقوقی را در سطح فراملی گسترش می‌دهند. هنگامی که بانک‌ها، بیمه‌گران و تأمین‌کنندگان به دلیل پدیده «رعایت بیش از حد» یا *over-compliance*، نه تنها از تعاملات پرریسک، بلکه حتی از بسیاری تعاملات مشروع نیز عقب‌نشینی می‌کنند، آثار اقتصادی، قراردادی و نهادی تحریم‌های ثانویه به مراتب تشدید می‌شود. بنابراین، ارزیابی حقوقی این تحریم‌ها بدون ملاحظه آثار ساختاری آن‌ها بر نظام حقوق تجارت بین‌الملل، اصل رقابت منصفانه و برابری فرصت‌های اقتصادی، ارزیابی‌ای کامل و منسجم نخواهد بود (Bagheri & Sabbaghian, 2024).

در سطح حقوق سرمایه‌گذاری بین‌المللی نیز تحریم‌های ثانویه می‌توانند از قالب یک محدودیت تجاری صرف فراتر روند و به موضوعی مرتبط با مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در قبال حقوق و منافع سرمایه‌گذاران خارجی تبدیل شوند. از منظر حقوقی، سرمایه‌گذاری خارجی معمولاً بر پایه مجموعه‌ای از انتظارات مشروع شکل می‌گیرد؛ از جمله انتظار نسبت به ثبات نسبی محیط اقتصادی و حقوقی، امکان انتقال وجوه، دسترسی مستمر به خدمات بانکی و مالی، قابلیت اجرای قراردادها و تداوم بهره‌برداری عادی و سودآور از دارایی‌ها. چنانچه تحریم‌های ثانویه موجب شوند بانک‌ها از انجام پرداخت خودداری کنند، طرف‌های قراردادی روابط خود را خاتمه دهند، تأمین تجهیزات و مواد اولیه

بسیاری از استانداردهای شناخته‌شده حمایت از سرمایه‌گذاری تعارض پیدا کنند.

نخستین و شاید مهم‌ترین این استانداردها، اصل رفتار منصفانه و عادلانه است که در اغلب معاهدات سرمایه‌گذاری به‌عنوان هسته اصلی حمایت از سرمایه‌گذار شناخته می‌شود. این اصل، دولت میزبان یا دولت متعهد را ملزم می‌سازد که با سرمایه‌گذار خارجی رفتاری مبتنی بر شفافیت، ثبات نسبی، حسن نیت و قابلیت پیش‌بینی داشته باشد و از اقدامات ناگهانی، مبهم، خودسرانه یا نامعقول پرهیز کند (Razavi & Rezagholi, 2024).

در رویه داوری بین‌المللی، از جمله مهم‌ترین عناصر این اصل، احترام به انتظارات مشروع سرمایه‌گذار است؛ یعنی اگر سرمایه‌گذار بر مبنای قوانین موجود، مجوزهای صادره، تعهدات قراردادی یا چارچوب‌های رسمی اقتصادی اقدام به سرمایه‌گذاری کرده باشد، نمی‌توان بدون دلیل موجه و بدون فراهم کردن امکان تطبیق معقول، آن بنیان‌ها را به‌گونه‌ای برهم زد که سرمایه‌گذاری عملاً بی‌اثر یا زیان‌بار شود (Grabowski, 2014).

در همین راستا، تحریم‌های ثانویه زمانی که ناگهانی، غیرقابل پیش‌بینی، فاقد مهلت تطبیق یا همراه با محدودیت‌های گسترده بانکی و تجاری اعمال می‌شوند، می‌توانند انتظارات مشروع سرمایه‌گذاران را به‌طور جدی مخدوش کنند. به‌ویژه در مواردی که سرمایه‌گذاری بر اساس نظم حقوقی و اقتصادی مشخصی شکل گرفته و سپس به علت فشارهای تحریمی، امکان اجرای قراردادهای تأمین مالی، حمل‌ونقل، بیمه یا مبادلات مالی از میان می‌رود، استناد به نقض اصل رفتار منصفانه و عادلانه از منظر حقوق سرمایه‌گذاری کاملاً قابل طرح خواهد بود.

دومین محور اساسی، منع سلب مالکیت مستقیم و غیرمستقیم است که از دیرباز به‌عنوان یکی از ارکان حقوق بین‌الملل سرمایه‌گذاری شناخته شده است. بر اساس این اصل، دولت نمی‌تواند دارایی یا منافع سرمایه‌گذار خارجی را بدون رعایت شرایطی مانند وجود

دولت در قبال سرمایه‌گذار بوده است. در مقابل، دولت‌ها نیز ممکن است در مقام دفاع به مفاهیمی چون ضرورت، فورس‌ماژور، امنیت اساسی، وضعیت اضطراری یا اختیارات ذاتی تنظیم‌گری استناد کنند و مدعی شوند که اقدامات آن‌ها در شرایط استثنایی و برای حفظ منافع عمومی اتخاذ شده است. بدین‌ترتیب، تحریم‌های ثانویه به‌خوبی نشان می‌دهند که مرز میان حقوق تجارت بین‌الملل و حقوق سرمایه‌گذاری بین‌المللی تا چه اندازه در عمل درهم‌تنیده است و چگونه یک ابزار فشار اقتصادی یک‌جانبه می‌تواند به منازعات پیچیده در باب مشروعیت بین‌المللی، جبران خسارت، حدود اختیار تنظیم‌گری دولت‌ها و توازن میان حاکمیت ملی و تعهدات بین‌المللی تبدیل شود.

حقوق سرمایه‌گذاران خارجی در پرتو معاهدات و عرف بین‌المللی حقوق سرمایه‌گذاران خارجی در پرتو معاهدات و عرف بین‌المللی، یکی از مهم‌ترین حوزه‌های حقوق اقتصادی بین‌المللی است که هدف اصلی آن ایجاد تعادل میان حاکمیت دولت‌ها و ضرورت حمایت از اشخاص و شرکت‌هایی است که سرمایه خود را در قلمرو یک دولت دیگر به کار می‌گیرند. در این چارچوب، معاهدات دوجانبه و چندجانبه سرمایه‌گذاری و نیز اصول شکل‌گرفته در عرف بین‌المللی، مجموعه‌ای از تضمین‌های حداقلی را برای سرمایه‌گذاران خارجی پیش‌بینی کرده‌اند تا از مداخله‌های خودسرانه، بی‌ثباتی‌های شدید و اقدامات تبعیض‌آمیز دولت میزبان یا سایر دولت‌های مؤثر بر سرمایه‌گذاری جلوگیری شود. اهمیت این حمایت‌ها، به‌ویژه در شرایطی دوچندان می‌شود که ابزارهای فشار اقتصادی، از جمله تحریم‌های ثانویه، نه‌فقط روابط بین دولت‌ها، بلکه وضعیت عملی و حقوقی سرمایه‌گذاران خصوصی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهند (Kiani & Baghban, 2020).

بررسی حقوق سرمایه‌گذاران خارجی در پرتو معاهدات و عرف بین‌المللی نشان می‌دهد که تحریم‌های ثانویه، هرچند غالباً با اهداف سیاسی و امنیتی توجیه می‌شوند، می‌توانند در عمل با

خاص یا اشخاص فعال در بخش‌های معین را شدیدتر از دیگران تحت فشار قرار می‌دهند. اگر این تفاوت در عمل منجر به محرومیت ناموجه از بازار، خدمات مالی، قراردادهای، مزایای تجاری یا امکان ادامه فعالیت اقتصادی شود، می‌تواند با تعهدات عدم تبعیض در تعارض قرار گیرد. افزون بر این، در برخی تفاسیر نوین، تعهد به حمایت و امنیت کامل نیز فقط به حفاظت فیزیکی از اموال محدود نمی‌شود، بلکه حمایت حقوقی، اداری و نهادی مؤثر از سرمایه‌گذاری را نیز در بر می‌گیرد. از این رو، اگر در نتیجه اعمال یا حمایت از تحریم‌های ثانویه، دسترسی سرمایه‌گذار به سازوکارهای قضایی، انتظامی، اداری یا حتی امکان حفظ عملیات عادی بنگاه مختل شود، می‌توان از احتمال نقض این تعهد نیز سخن گفت (Larson & Marchick, 2006).

آزادی انتقال وجوه یکی دیگر از تضمین‌های بنیادین در معاهدات سرمایه‌گذاری است که نقش تعیین‌کننده‌ای در کارآمدی واقعی سرمایه‌گذاری خارجی دارد. سرمایه‌گذاری خارجی زمانی معنا پیدا می‌کند که سرمایه‌گذار بتواند اصل سرمایه، سود، عواید، وجوه ناشی از فروش یا انحلال سرمایه‌گذاری، بازپرداخت وام‌ها، حق‌الامتیازها و سایر پرداخت‌های مرتبط را آزادانه و بدون محدودیت‌های ناموجه منتقل کند. تحریم‌های ثانویه غالباً دقیقاً همین نقطه را هدف قرار می‌دهند؛ یعنی نظام پرداخت‌های بین‌المللی، تبدیل ارز، نقل و انتقال بانکی، تسویه حساب‌ها و دسترسی به مؤسسات مالی را مختل می‌سازند. حتی اگر سرمایه‌گذاری از نظر حقوقی همچنان موجود باشد، ناتوانی در انتقال سود یا جابه‌جایی وجوه می‌تواند آن را از حیث اقتصادی بی‌فایده کند. از این رو، چنین محدودیت‌هایی ممکن است نقض مستقیم تعهد انتقال آزاد وجوه تلقی شوند، مگر آنکه در معاهده مربوط، استثنای صریح و محدودکننده‌ای پیش‌بینی شده باشد و شرایط اعمال آن استثنای نیز به‌طور دقیق احراز شود. در مجموع، می‌توان گفت که تحریم‌های ثانویه، با وجود ماهیت ظاهراً سیاسی

منفعت عمومی، عدم تبعیض، رعایت تشریفات قانونی و پرداخت غرامت فوری، کافی و مؤثر، از او سلب کند. با این حال، سلب مالکیت در مفهوم جدید صرفاً به مصادره رسمی، ملی‌سازی یا تصرف فیزیکی اموال محدود نیست؛ بلکه هر اقدامی که بدون انتقال رسمی مالکیت، ارزش اقتصادی سرمایه‌گذاری را به نحو اساسی از بین ببرد یا استفاده مؤثر از آن را ناممکن سازد، ممکن است سلب مالکیت غیرمستقیم تلقی شود (Pourghassab, Amiri & Khodadadi, 2018).

تحریم‌های ثانویه دقیقاً از همین زاویه اهمیت پیدا می‌کنند، زیرا ممکن است از طریق انسداد حساب‌ها، قطع دسترسی به نظام بانکی بین‌المللی، محروم‌سازی از تأمین مالی، ممانعت از ورود تجهیزات، مواد اولیه یا فناوری و نیز ممنوعیت تعامل با شرکای تجاری، سرمایه‌گذاری را از کارکرد اقتصادی واقعی خود تهی کنند. در چنین وضعیتی، حتی اگر دولت یا مرجع تحریم‌کننده به‌ظاهر مالکیت رسمی را منتقل نکرده باشد، نتیجه عملی می‌تواند چیزی جز نابودی منفعت اقتصادی سرمایه‌گذار نباشد؛ امری که از منظر داوری‌های سرمایه‌گذاری، زمینه طرح ادعای سلب مالکیت غیرمستقیم را فراهم می‌سازد.

در کنار این موارد، اصل عدم تبعیض و تعهد به اعطای رفتار ملی و رفتار دولت کامله‌الوداد نیز از جایگاه مهمی در نظام حمایت از سرمایه‌گذاری برخوردار است. بر اساس این اصول، دولت‌ها مکلف‌اند با سرمایه‌گذاران خارجی به شکلی غیرتبعیض‌آمیز رفتار کنند و در شرایط مشابه، آنان را در مقایسه با سرمایه‌گذاران داخلی یا سرمایه‌گذاران کشورهای ثالث در موقعیت نامطلوب و غیرموجه قرار ندهند. البته هر تفاوت رفتاری لزوماً تبعیض‌آمیز نیست، بلکه آنچه اهمیت دارد، فقدان مبنای عینی، معقول و متناسب برای تمایز ایجادشده است (Niazi & Mansouri, 2025).

تحریم‌های ثانویه در بسیاری از موارد به‌گونه‌ای طراحی یا اجرا می‌شوند که برخی تابعیت‌ها، شرکت‌های مرتبط با حوزه‌های

و فراملی خود، در عرصه حقوق سرمایه‌گذاری بین‌المللی پیامدهای عمیقی دارند و ممکن است هم‌زمان چندین استاندارد حمایتی، از جمله رفتار منصفانه و عادلانه، منع سلب مالکیت غیرمستقیم، اصل عدم تبعیض، تعهد به حمایت و امنیت کامل و آزادی انتقال وجوه را تحت تأثیر قرار دهند.

تحریم‌های ثانویه و شرایط تحقق مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، تحریم‌های ثانویه از منظر حقوق مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، زمانی واجد آثار و پیامدهای حقوقی در سطح بین‌المللی می‌شوند که شرایط عمومی تحقق مسئولیت، مطابق با قواعد شناخته‌شده حقوق بین‌الملل عمومی و به‌طور خاص مواد کمیسیون حقوق بین‌الملل درباره مسئولیت دولت‌ها برای اعمال متخلفانه بین‌المللی، احراز شده باشد. در این چارچوب، تحقق مسئولیت بین‌المللی دولت به‌صورت کلاسیک بر دو رکن اساسی استوار است: نخست، وجود فعل یا ترک فعلی که بر پایه قواعد انتساب، قابل انتساب به دولت باشد؛ و دوم، آنکه همان رفتار انتساب‌پذیر با یک تعهد بین‌المللی الزام‌آور که بر عهده دولت مزبور قرار دارد، مغایرت داشته باشد. بر این اساس، صرف اتخاذ، اعلام یا اجرای یک سیاست تحریمی، حتی اگر از حیث سیاسی، اقتصادی یا عملی دارای شدت فراوان بوده و آثار زیان‌بار گسترده‌ای بر دولت هدف یا اشخاص ثالث بر جای گذارد، به‌خودی‌خود و به‌طور خودکار به معنای تحقق مسئولیت بین‌المللی دولت نیست؛ بلکه از منظر حقوق بین‌الملل باید به‌طور دقیق احراز شود که این سیاست یا اقدامات ناشی از آن، تعهدی مشخص، معتبر و لازم‌الاجرا را نقض کرده است.

به بیان دیگر، در حقوق بین‌الملل عمومی، مسئولیت دولت نه صرفاً بر مبنای نامطلوب بودن سیاسی یا غیرمنصفانه بودن اقتصادی یک اقدام، بلکه بر پایه معیار حقوقی نقض تعهد بین‌المللی استوار می‌شود. از همین رو، در بررسی تحریم‌های ثانویه باید از سطح توصیف آثار اقتصادی و سیاسی آن‌ها فراتر رفت و نشان داد که

دولت تحریم‌کننده با توسل به این ابزارها، کدامیک از تعهدات بین‌المللی خود را، اعم از تعهدات ناشی از معاهدات، قواعد عرفی، اصول کلی حقوقی یا سایر منابع معتبر حقوق بین‌الملل، نقض کرده است. تنها در صورت احراز این دو عنصر بنیادین است که آثار مسئولیت بین‌المللی فعال می‌شود و دولت مسئول، مطابق رژیم حقوقی مسئولیت، مکلف خواهد بود رفتار متخلفانه را متوقف سازد، در صورت اقتضا تضمین‌ها و تعهدات مناسب برای عدم تکرار ارائه دهد و خسارات مادی و معنوی ناشی از عمل متخلفانه را به‌طور کامل جبران کند. این جبران نیز، مطابق اصول کلی حقوق مسئولیت، می‌تواند حسب مورد در قالب اعاده به وضع سابق، غرامت یا جلب رضایت متجلی شود.

در زمینه تحریم‌های ثانویه، رکن نخست، یعنی عنصر انتساب، معمولاً محل اختلاف جدی و اساسی نیست؛ زیرا این دسته از تحریم‌ها غالباً نه از رهگذر رفتارهای خصوصی و پراکنده، بلکه از خلال سازوکارهای رسمی و سازمان‌یافته حکومتی پدید می‌آیند. به بیان روشن‌تر، این اقدامات معمولاً در قالب قوانین مصوب، دستورهای اجرایی، آیین‌نامه‌های اداری، تصمیمات نهادهای نظارتی و مالی، فهرست‌گذاری‌های رسمی یا سایر سازوکارهای نهادی متعلق به دولت تحریم‌کننده طراحی، تصویب و اجرا می‌شوند و از این حیث، به‌راحتی در دایره اعمال قابل انتساب به دولت قرار می‌گیرند. بنابراین، هرگاه تحریم‌های ثانویه از طریق اقدام‌های تقنینی، اجرایی، اداری یا نهادهایی اعمال شوند که بر اساس حقوق بین‌الملل رفتارشان به دولت منتسب می‌شود، تردید چندانی در تحقق رکن انتساب باقی نمی‌ماند (Araei & Mirzaamraji, 2017).

از این رو، کانون اصلی بحث حقوقی در اغلب موارد بر رکن دوم متمرکز می‌شود؛ یعنی این پرسش بنیادین که آیا تحریم‌های ثانویه با تعهدات بین‌المللی دولت تحریم‌کننده، اعم از تعهدات معاهده‌ای، تعهدات عرفی، الزامات ناشی از اصول بنیادین حقوق

بر این اساس، تحلیل تحریم‌های ثانویه در حوزه حقوق مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، مستلزم عبور از سطح توصیف سیاسی و اقتصادی و ورود به سنجش دقیق حقوقی ارکان انتساب، نقض تعهد و امکان استناد به دفاعیات بین‌المللی است. تنها از رهگذر چنین تحلیلی می‌توان مشخص کرد که آیا تحریم‌های ثانویه صرفاً ابزارهای سخت‌گیرانه سیاست خارجی‌اند یا آنکه در مواردی معین، به سبب تعارض با تعهدات بین‌المللی دولت واضع، منشأ تحقق مسئولیت بین‌المللی و التزام به توقف، تضمین عدم تکرار و جبران خسارت خواهند بود.

در خصوص انتساب، اصول عام حقوق بین‌الملل رویکردی نسبتاً روشن دارند. هرگاه تحریم‌های ثانویه توسط ارگان‌های رسمی دولت، اعم از قوه مقننه، قوه مجریه، وزارتخانه‌ها، بانک مرکزی، نهادهای ناظر بر تجارت خارجی یا مراجع اداری و شبه قضایی وضع یا اعمال شوند، رفتار مزبور مستقیماً به دولت منتسب می‌شود؛ فارغ از اینکه آن ارگان بر اساس حقوق داخلی چه جایگاهی داشته یا تا چه حد مستقل تلقی شود. افزون بر این، در بسیاری از موارد، اجرای عملی تحریم‌های ثانویه از طریق اشخاص یا نهادهای خصوصی، مانند بانک‌ها، مؤسسات اعتباری، شرکت‌های بیمه، مؤسسات رتبه‌بندی، شرکت‌های حمل‌ونقل یا کارگزاران تجاری صورت می‌گیرد. با این حال، اگر این بازیگران خصوصی در اثر تکلیف قانونی، دستور مستقیم دولت، تهدید به مجازات یا در چارچوب واگذاری صلاحیت عمومی اقدام کرده باشند، رفتار آنان نیز می‌تواند از منظر حقوق بین‌الملل به دولت تحریم‌کننده منتسب شود. حتی در مواردی که دولت مستقیماً دستور جزئی صادر نکرده، اما با ایجاد یک نظام اجباری و قهری اشخاص خصوصی را ناگزیر از قطع روابط تجاری یا مالی با دولت هدف یا اتباع آن کرده است، می‌توان استدلال کرد که رفتار مزبور بازتاب اراده حاکمیتی دولت است و ماهیتاً از حوزه تصمیمات صرفاً خصوصی فراتر می‌رود. به همین دلیل، در بحث تحریم‌های

بین‌الملل عمومی یا سایر تعهدات بین‌المللی لازم‌الاتباع، در تعارض قرار می‌گیرند یا خیر. در این سطح از تحلیل، مسئله اصلی دیگر صرف وجود تحریم نیست، بلکه ماهیت حقوقی آن، قلمرو اثرگذاری آن، میزان اجبار نهفته در آن و نسبت آن با تعهدات بین‌المللی دولت واضع تحریم است. به‌ویژه باید بررسی شود که آیا این تحریم‌ها با اصولی نظیر برابری حاکمیتی دولت‌ها، عدم مداخله در امور داخلی و خارجی دیگر دولت‌ها، آزادی تجارت و روابط اقتصادی مشروع، وفای به عهد در اجرای تعهدات بین‌المللی یا تعهدات خاص ناشی از موافقت‌نامه‌های دوجانبه و چندجانبه ناسازگار هستند یا نه.

در همین چارچوب، مسئله مهم دیگر آن است که آیا دولت تحریم‌کننده می‌تواند برای توجیه رفتار خود به یکی از اسباب رافع مسئولیت یا دفاعیات پذیرفته‌شده در حقوق بین‌الملل استناد کند. در عمل، دولت‌ها غالباً می‌کوشند تحریم‌های ثانویه را با توسل به مفاهیمی چون ضرورت، اقدامات متقابل، امنیت ملی، حفظ منافع اساسی یا سایر ملاحظات مرتبط با صلح و امنیت توجیه کنند. با این حال، استناد به این دفاعیات در حقوق بین‌الملل مطلق، نامحدود و خودکار نیست، بلکه هر یک از آن‌ها تابع شرایط ماهوی و شکلی دقیقی است که باید به‌طور مضیق تفسیر شود. برای مثال، توسل به ضرورت مستلزم احراز شرایطی سخت‌گیرانه در خصوص وجود خطر شدید و قریب‌الوقوع نسبت به منفعت اساسی دولت و نبود وسیله جایگزین کمتر مداخله‌گر است؛ همان‌گونه که اقدامات متقابل نیز تنها در چارچوب پاسخ به عمل متخلفانه پیشین یک دولت دیگر، با رعایت اصل تناسب، هدف و تشریفات خاص خود، قابل طرح‌اند. از این منظر، صرف استناد دولت تحریم‌کننده به ملاحظات امنیتی یا سیاسی، برای خروج رفتار او از قلمرو مسئولیت بین‌المللی کفایت نمی‌کند، بلکه این استناد باید در پرتو قواعد عام حقوق بین‌الملل و محدودیت‌های ناظر بر اسباب رافع مسئولیت، مورد ارزیابی دقیق قرار گیرد.

ثانویه، دشواری اصلی کمتر در اثبات پیوند نهادی میان رفتار و دولت و بیشتر در تبیین ماهیت حقوقی تعهدی است که گفته می‌شود توسط این رفتار نقض شده است (Alaei & Zarei, 2022).

در مرحله احراز نقض تعهد بین‌المللی، صرف اثبات وجود تحریم‌های ثانویه یا حتی احراز آثار گسترده اقتصادی و مالی آن‌ها برای تحقق مسئولیت بین‌المللی کافی نیست؛ بلکه ضروری است میان این اقدامات و یک الزام حقوقی مشخص و لازم‌الاجرا رابطه‌ای روشن، مستند و قابل اثبات برقرار شود. در منطق حقوق بین‌الملل، مسئولیت دولت زمانی فعال می‌شود که بتوان نشان داد رفتار منتسب به دولت، اعم از فعل یا ترک فعل، با یکی از تعهدات بین‌المللی آن دولت در تعارض قرار گرفته است. از این رو، در تحلیل حقوقی تحریم‌های ثانویه، باید فراتر از توصیف سیاسی یا اقتصادی اقدام حرکت کرد و دقیقاً مشخص ساخت که این دسته از تدابیر با کدام منبع الزام‌آور حقوق بین‌الملل، اعم از معاهده، عرف بین‌المللی، اصول کلی حقوقی یا سایر تعهدات شناخته‌شده، ناسازگار شده‌اند. در این زمینه، دست‌کم سه فرض حقوقی عمده قابل تصور است.

فرض نخست آن است که دولت تحریم‌کننده خود به موجب یک معاهده دوجانبه یا چندجانبه، از جمله معاهدات حمایت از سرمایه‌گذاری، موافقت‌نامه‌های تجاری، ترتیبات قراردادی بین‌المللی یا سایر اسناد الزام‌آور، متعهد به رعایت حقوق معینی نسبت به سرمایه‌گذاران خارجی، اشخاص خصوصی یا حتی دولت‌های طرف رابطه حقوقی باشد و تحریم‌های ثانویه، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، با این حقوق و تعهدات در تعارض قرار گیرد. در چنین فرضی، مبنای مسئولیت دولت عمدتاً معاهده‌ای خواهد بود؛ بدین معنا که تخلف از یک تعهد صریح یا ضمنی ناشی از سند بین‌المللی، عنصر نقض را تشکیل می‌دهد. برای مثال، اگر دولت از طریق اعمال تحریم‌های ثانویه، امکان انتفاع از حقوق

قراردادی یا معاهده‌ای را برای سرمایه‌گذار خارجی مختل سازد، یا شرایطی پدید آورد که برخورداری از حمایت‌های مقرر در موافقت‌نامه‌های بین‌المللی عملاً ناممکن شود، می‌توان این وضعیت را از منظر نقض تعهدات معاهده‌ای تحلیل کرد. در این حالت، مسئولیت نه از صرف نامشروع بودن سیاسی تحریم، بلکه از تعارض آن با یک تعهد بین‌المللی مشخص ناشی می‌شود.

فرض دوم ناظر بر آن است که تحریم‌های ثانویه با تعهدات عرفی یا اصول کلی حقوق بین‌الملل در تعارض قرار گیرند. در این سطح، حتی در فقدان یک معاهده خاص نیز امکان بررسی مشروعیت یا عدم مشروعیت این تحریم‌ها وجود دارد. از جمله مهم‌ترین قواعد و اصولی که در این زمینه قابل استنادند، می‌توان به اصل عدم مداخله در امور داخلی و خارجی دولت‌ها، منع اعمال فشار اقتصادی با هدف تحمیل اراده سیاسی بر دولت دیگر، منع تبعیض خودسرانه و فاقد مبنای حقوقی معتبر، لزوم احترام به حقوق مکسبه بیگانگان و نیز رعایت حداقل استانداردهای رفتاری نسبت به اشخاص و اموال خارجی اشاره کرد. در ادبیات حقوق بین‌الملل، هرگاه تحریم‌های ثانویه از سطح تصمیم‌گیری یک‌جانبه درباره روابط اقتصادی خود فراتر روند و به ابزاری برای واداشتن دیگر دولت‌ها، شرکت‌ها یا اشخاص ثالث به تبعیت از اراده سیاسی دولت تحریم‌کننده تبدیل شوند، این پرسش جدی مطرح می‌شود که آیا چنین رفتاری با اصل برابری حاکمیتی دولت‌ها و الزامات بنیادین نظم حقوقی بین‌المللی سازگار است یا خیر. بر این اساس، در فرض دوم، مبنای مسئولیت دیگر لزوماً یک تعهد معاهده‌ای خاص نیست، بلکه ممکن است از رهگذر تعارض با قواعد عام حقوق بین‌الملل و الزامات عرفی شکل گیرد.

فرض سوم که از حیث مسئولیت غیرمستقیم یا مشارکت در فعل متخلفانه بین‌المللی اهمیت ویژه‌ای دارد، زمانی مطرح می‌شود که دولت تحریم‌کننده از طریق ابزارهایی نظیر فشار اقتصادی، محدودیت‌های بانکی و مالی، تهدید به مجازات اشخاص ثالث،

در فعل متخلفانه بین‌المللی دولت دیگر نیز مورد تحلیل قرار داد. این تحلیل، به‌ویژه در مواردی اهمیت می‌یابد که دولت تحریم‌کننده، بدون آنکه مستقیماً طرف اصلی رابطه حقوقی با سرمایه‌گذار یا دولت زیان‌دیده باشد، از طریق فشارهای ساختاری و اجبار اقتصادی، محیطی ایجاد کند که در آن نقض تعهدات بین‌المللی توسط دولت دیگر عملاً تسهیل یا تحمیل شود.

شیوه‌های نقض حقوق سرمایه‌گذاری خارجی از رهگذر تحریم‌های ثانویه

تحریم‌های ثانویه از مهم‌ترین سازوکارهایی هستند که می‌توانند بدون مداخله مستقیم دولت میزبان، فرایند تشکیل، تداوم و بهره‌برداری از سرمایه‌گذاری خارجی را مختل کنند. ماهیت این تحریم‌ها بر پایه تهدید اشخاص ثالث، از جمله بانک‌ها، شرکت‌های بیمه، کشتیرانی، تأمین‌کنندگان تجهیزات، پیمانکاران فنی و حتی مشتریان بالقوه استوار است؛ به این معنا که هر بازیگر اقتصادی که با شخص یا بخش هدف تعامل کند، خود در معرض محرومیت از بازار، نظام مالی یا قلمرو صلاحیتی دولت تحریم‌کننده قرار می‌گیرد. در چنین وضعیتی، سرمایه‌گذار خارجی، اگرچه ممکن است از نظر حقوقی همچنان دارای مجوز فعالیت، قرارداد معتبر و شناسایی رسمی در دولت میزبان باشد، اما در سطح عملی از عناصر ضروری برای آغاز یا ادامه فعالیت اقتصادی محروم می‌شود. پروژه‌ای که به تجهیزات وارداتی، تأمین مالی ارزی، خدمات نگهداری تخصصی یا دسترسی به شبکه حمل‌ونقل بین‌المللی وابسته است، با قطع این پیوندها عملاً فلج می‌گردد. پیامد این امر آن است که سرمایه‌گذاری نه به سبب تصمیم صریح دولت میزبان، بلکه در نتیجه فروپاشی زنجیره پشتیبان اقتصادی از کار می‌افتد (Askari et al., 2022).

از منظر حقوق سرمایه‌گذاری، این وضعیت می‌تواند تعهدات حمایتی را تحت تأثیر قرار دهد، زیرا ملاک ارزیابی صرفاً شکل ظاهری مداخله نیست، بلکه اثر واقعی آن بر موجودیت و کارکرد

محروم‌سازی از بازارها یا تحمیل هزینه‌های سنگین بر تعامل با یک دولت، آن دولت را در وضعیتی قرار دهد که برای اجتناب از زیان‌های بزرگ‌تر، تدابیری اتخاذ کند که خود ناقض تعهدات بین‌المللی آن دولت نسبت به سرمایه‌گذار خارجی یا سایر دولت‌ها باشد (Alaei, 2021). در چنین حالتی، موضوع صرفاً به ارزیابی رفتار مستقیم دولت تحریم‌کننده محدود نمی‌شود، بلکه باید بررسی کرد که آیا اقدامات وی به‌گونه‌ای طراحی و اعمال شده‌اند که عملاً دولت دیگر را به سمت ارتکاب تخلف بین‌المللی سوق داده یا آن را در ارتکاب آن یاری کرده‌اند. این فرض، در چارچوب قواعد مربوط به معاونت، تحریک، تسهیل یا مشارکت در فعل متخلفانه بین‌المللی دولت دیگر قابل تحلیل است و از این جهت، در حقوق مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها جایگاهی مهم و حساس دارد.

در چنین وضعی، افزون بر مسئولیت احتمالی دولت میزبان به سبب نقض مستقیم تعهدات بین‌المللی خود، امکان طرح مسئولیت دولت محرک، معاون یا تسهیل‌کننده نیز وجود خواهد داشت؛ به‌ویژه در صورتی که بتوان اثبات کرد میان فشارهای اعمال‌شده از سوی دولت تحریم‌کننده و تخلف واقع‌شده از سوی دولت دیگر، رابطه‌ای مؤثر، واقعی و حقوقاً قابل انتساب برقرار بوده است. همچنین، لازم است نشان داده شود که دولت تحریم‌کننده با علم به آثار و نتایج حقوقی رفتار خود و با آگاهی از اینکه فشارهای تحمیلی او می‌تواند به نقض تعهدات بین‌المللی توسط دولت هدف یا دولت میزبان بینجامد، شرایط وقوع آن تخلف را فراهم آورده یا در تحقق آن نقش اساسی ایفا کرده است. از این منظر، نقش دولت تحریم‌کننده ممکن است از یک کنشگر صرفاً بیرونی فراتر رود و در قالب عاملی تبیین شود که با اعمال فشارهای قهری اقتصادی و مالی، زمینه‌ساز تحقق یک فعل متخلفانه بین‌المللی توسط دولت دیگر شده است. بر این مبنا، تحریم‌های ثانویه در حقوق بین‌الملل تنها از حیث مسئولیت مستقیم دولت واضع آن‌ها قابل بررسی نیستند، بلکه در برخی فروض می‌توان آن‌ها را در قالب مشارکت

سرمایه‌گذاری نیز اهمیت دارد. هرچه شدت وابستگی سرمایه‌گذاری به زیرساخت‌های مالی و تجاری فرامرزی بیشتر باشد، آسیب‌پذیری آن در برابر تحریم‌های ثانویه نیز افزایش می‌یابد. به‌ویژه در صنایع انرژی، هواپیمایی، پتروشیمی، فناوری پیشرفته و داروسازی، قطع دسترسی به خدمات واسطه‌ای به‌سرعت به تعلیق یا شکست پروژه منتهی می‌شود. ازاین‌رو، اخلاف در تشکیل، بقا و بهره‌برداری از سرمایه‌گذاری را باید یکی از نخستین و روشن‌ترین شیوه‌های نقض حقوق سرمایه‌گذاری خارجی از رهگذر تحریم‌های ثانویه دانست. چنین اخلافی نشان می‌دهد که گاه فشار اقتصادی غیرمستقیم می‌تواند همان آثار محدودیت‌های مستقیم و آشکار را بر حیات اقتصادی سرمایه‌گذاری بر جای گذارد (Mellat, 2020).

سلب مالکیت غیرمستقیم از طریق بی‌ارزش‌سازی سرمایه، یکی دیگر از مهم‌ترین جلوه‌های تعرض ناشی از تحریم‌های ثانویه است. در حقوق بین‌المللی سرمایه‌گذاری، سلب مالکیت صرفاً به معنای ضبط رسمی یا انتقال حقوقی مالکیت از سرمایه‌گذار به دولت نیست، بلکه هر اقدامی که به‌طور مؤثر استفاده، کنترل، منافع یا ارزش اقتصادی دارایی را از میان ببرد، می‌تواند در حکم سلب مالکیت تلقی شود. تحریم‌های ثانویه دقیقاً از همین مسیر عمل می‌کنند: بدون آنکه لزوماً عنوان تملک، مصادره یا ملی‌سازی داشته باشند، شرایطی ایجاد می‌کنند که دارایی خارجی از منظر اقتصادی تهی و بی‌فایده می‌شود. اگر شرکت سرمایه‌گذار نتواند تولید خود را بفروشد، قطعات مورد نیاز را تأمین کند، عوایدش را دریافت کند یا شرکای تجاری خود را حفظ نماید، دارایی او، هرچند در ظاهر پابرجاست، در واقع کارکرد و ارزش خود را از دست می‌دهد. در رویه داوری، عواملی مانند شدت زیان، دوام اثر، گستره محرومیت و از میان رفتن امکان بهره‌برداری مؤثر، در تشخیص سلب مالکیت غیرمستقیم اهمیت اساسی دارند (Raeisi, 2017).

بنابراین، اگر آثار تحریم‌های ثانویه از سطح دشواری تجاری عادی فراتر رفته و به نابودی پایدار منافع اقتصادی بینجامد، استدلال به تحقق سلب مالکیت غیرمستقیم قوت می‌گیرد. این تحلیل، به‌ویژه زمانی برجسته‌تر می‌شود که سرمایه‌گذار ناچار گردد دارایی خود را با قیمتی بسیار نازل واگذار کند یا پروژه‌ای را که میلیاردها هزینه در آن صرف شده، بدون امکان بازگشت منافع رها سازد. در چنین حالتی، نابودی ارزش اقتصادی سرمایه شباهت فراوانی با سلب مالکیت دارد، هرچند قالب اقدام، قهری و غیرمستقیم باشد. از همین رو، تحریم‌های ثانویه را می‌توان ابزاری دانست که از رهگذر بی‌ارزش‌سازی تدریجی یا ناگهانی دارایی، نتیجه‌ای معادل سلب مالکیت ایجاد می‌کند. این امر چالش مهمی برای تمایز میان تنظیم مشروع اقتصادی و مداخله‌ای پدید می‌آورد که در عمل جوهره مالکیت را از سرمایه‌گذار سلب کرده است.

نقض انتظارات مشروع و بی‌ثبات‌سازی محیط حقوقی نیز از آثار بنیادین تحریم‌های ثانویه بر حقوق سرمایه‌گذاری خارجی به شمار می‌رود. سرمایه‌گذار خارجی معمولاً در هنگام ورود به یک بازار، تصمیم خود را بر مبنای مجموعه‌ای از مفروضات عقلایی اتخاذ می‌کند: ثبات نسبی مقررات، امکان پیش‌بینی ریسک‌ها، دوام مجوزها، دسترسی به شبکه‌های بانکی و تجاری و استمرار شرایطی که مبنای توجیه اقتصادی پروژه بوده است. هرگاه تحریم‌های ثانویه به‌طور ناگهانی این بستر را دگرگون کنند، محاسبات اولیه سرمایه‌گذار فرو می‌ریزد و تعادل اقتصادی سرمایه‌گذاری بر هم می‌خورد. اهمیت این موضوع زمانی بیشتر می‌شود که پیش‌تر مجوزهای خاص، معافیت‌ها، تأییدیه‌های اداری، تضمین‌های قراردادی یا حتی پیام‌های اطمینان‌بخش رسمی وجود داشته باشد که سرمایه‌گذار با اتکا به آن‌ها وارد معامله یا پروژه شده است. در این صورت، اعمال تحریم‌های ثانویه نه‌فقط یک فشار اقتصادی، بلکه عاملی برای تخریب اعتماد مشروعی است که یکی از پایه‌های اصل رفتار منصفانه و عادلانه محسوب می‌شود. البته در ارزیابی

بینجامد؛ برای مثال، شرکت نتواند بدهی ارزی خود را پردازد، دستمزد پیمانکاران خارجی را تسویه کند یا اقساط تأمین مالی پروژه را ایفا نماید. چنین وضعی تنها به سرمایه‌گذار لطمه نمی‌زند، بلکه بر اعتبار بین‌المللی او، رتبه اعتباری پروژه و اعتماد شرکای تجاری نیز اثر منفی می‌گذارد. از حیث اثباتی نیز این حوزه غالباً روشن‌تر است، زیرا میان اقدام تحریمی و ناتوانی در انتقال وجوه رابطه‌ای مستقیم‌تر و قابل‌اندازه‌گیری وجود دارد. به همین دلیل، در دعاوی مرتبط با تحریم‌های ثانویه، استناد به نقض تعهد انتقال آزاد وجوه می‌تواند یکی از استوارترین مبانی حقوقی برای احراز ورود خسارت باشد (Yalfani et al., 2016).

وقتی سرمایه‌گذار به نظام مالی جهانی دسترسی مؤثر نداشته باشد، حتی اگر مالک دارایی خود باقی بماند، یکی از ارکان اصلی انتفاع از سرمایه‌گذاری را از دست داده است.

سرانجام، اجبار غیرمستقیم به خروج از بازار را باید یکی از شدیدترین پیامدهای تحریم‌های ثانویه در حوزه حقوق سرمایه‌گذاری خارجی دانست. در بسیاری از موارد، شرکت‌ها نه به سبب ممنوعیت صریح دولت میزبان و نه به دلیل شکست تجاری طبیعی، بلکه صرفاً از ترس قرار گرفتن در فهرست‌های تحریمی، از دست دادن دسترسی به دلار، بسته شدن حساب‌های بانکی، محرومیت از بیمه و کاهش شدید اعتبار بین‌المللی، ناگزیر به ترک بازار می‌شوند. این خروج ممکن است در قالب تعلیق عملیات، توقف سرمایه‌گذاری جدید، فسخ قراردادهای واگذاری اجباری سهام، فروش دارایی با تخفیف سنگین یا انحلال تدریجی حضور تجاری نمود پیدا کند. در ظاهر، تصمیم شرکت «داوطلبانه» به نظر می‌رسد، اما در واقع، این تصمیم محصول فشار ساختاری و محیط قهری ناشی از تحریم‌های ثانویه است. هنگامی که ماندن در بازار به معنای تحمل خطرات نامتعارف و ویرانگر برای کل فعالیت جهانی شرکت باشد، ترک بازار بیش از آنکه انتخاب آزادانه

این موضوع باید میان انتظارات صرفاً ذهنی و انتظاراتی که بر مبنای رفتار، قول یا چارچوب حقوقی مشخص ایجاد شده‌اند، تفکیک کرد. هرچه نقش دولت تحریم‌کننده یا نهادهای وابسته به آن در ایجاد اطمینان، صدور مجوز، اعلام استثنا یا تشویق ضمنی به تعامل اقتصادی بیشتر باشد، احتمال استناد به نقض انتظارات مشروع نیز افزایش می‌یابد. افزون بر این، بی‌ثبات‌سازی ناگهانی محیط حقوقی آثار فراتر از یک پرونده خاص دارد و پیام منفی به کل جامعه سرمایه‌گذاران مخابره می‌کند (Javid, 2014).

سرمایه‌گذار خارجی نیازمند محیطی است که در آن ریسک سیاسی، هرچند هرگز صفر نیست، اما دست‌کم تا حدی قابل سنجش و مدیریت باشد. تحریم‌های ثانویه، به‌ویژه وقتی دامنه، تفسیر و اجرای آن‌ها مبهم و متغیر است، این قابلیت پیش‌بینی را از میان می‌برند و در نتیجه، با هسته حمایتی نظام حقوق سرمایه‌گذاری تعارض پیدا می‌کنند.

نقض آزادی انتقال وجوه و دسترسی به نظام مالی بین‌المللی از ملموس‌ترین و عینی‌ترین شیوه‌های تأثیرگذاری تحریم‌های ثانویه بر سرمایه‌گذاری خارجی است. تقریباً همه معاهدات سرمایه‌گذاری، به اشکال مختلف، انتقال آزاد و بدون تأخیر وجوه مربوط به سرمایه‌گذاری را تضمین می‌کنند؛ وجوهی مانند اصل سرمایه، سود، عایدات، بازپرداخت وام، حق‌الزحمه‌ها، مطالبات قراردادی و غرامت‌های ناشی از اختلاف. اما تحریم‌های ثانویه با تهدید بانک‌ها، مؤسسات تسویه، شرکت‌های مالی و واسطه‌های پرداخت، مسیرهای انتقال پول را مسدود یا به‌شدت پرهزینه و نامطمئن می‌کنند. سرمایه‌گذار ممکن است بتواند روی کاغذ سودآور باشد، ولی در عمل قادر به وصول یا جابه‌جایی منافع خود نباشد. این محرومیت مالی، تأثیر فوری و شدیدی بر ارزش اقتصادی سرمایه‌گذاری دارد، زیرا سودی که قابل انتقال نیست، از دیدگاه تجاری تا حد زیادی بی‌فایده است. همچنین، اختلال در انتقال وجوه می‌تواند به نقض تعهدات قراردادی زنجیره‌ای

باشد، نوعی اجبار اقتصادی محسوب می‌شود (Elmi, Moghadam et al., 2023).

اگر این فشار به حدی برسد که سرمایه‌گذار را از حق بهره‌برداری مؤثر، مدیریت عادی و برخورداری از منافع سرمایه‌گذاری محروم سازد، می‌توان آن را ناسازگار با اهداف حمایتی معاهدات سرمایه‌گذاری دانست. چنین وضعیتی، به‌ویژه در مواردی برجسته است که شرکت برای اجتناب از مجازات‌های ثانویه ناچار شود دارایی‌های خود را زیر قیمت واقعی واگذار کند یا قراردادهای بلندمدت سودآور را کنار بگذارد. در این حالت، تحریم‌های ثانویه به ابزار غیرمستقیم بازآرایی اجباری بازار و حذف بازیگران خاص تبدیل می‌شوند. بنابراین، اجبار غیرمستقیم به خروج از بازار صرفاً یک پیامد تجاری نیست، بلکه می‌تواند صورتی از تعرض به حق سرمایه‌گذاری و نقض عملی حمایت‌هایی باشد که نظام حقوق سرمایه‌گذاری بین‌المللی در پی تضمین آن‌هاست.

آثار حقوقی مسئولیت و شیوه‌های جبران خسارت

در چارچوب حقوق بین‌الملل مسئولیت دولت‌ها، صرف احراز انتساب رفتار متخلفانه و مغایرت آن با تعهدات بین‌المللی، تنها به شناسایی نقض منتهی نمی‌شود، بلکه مجموعه‌ای از آثار حقوقی الزام‌آور را نیز برای دولت مسئول به دنبال دارد. در این میان، نخستین و فوری‌ترین اثر مسئولیت، تعهد به توقف عمل متخلفانه است؛ تعهدی که به موجب آن، دولت ناقض باید بی‌درنگ به رفتار مغایر با حقوق بین‌الملل پایان دهد و از استمرار وضعیت غیرقانونی جلوگیری کند. در زمینه تحریم‌های ثانویه، این الزام می‌تواند در اشکال مختلفی بروز یابد، از جمله لغو یا اصلاح رسمی مقررات تحریمی، تعلیق اجرای محدودیت‌ها، صدور مجوزهای خاص برای جلوگیری از تداوم آثار زیان‌بار یا خودداری از اعمال و اجرای ضمانت‌اجراهایی که به نحو مستمر حقوق اشخاص، شرکت‌ها یا دولت‌های ثالث را متأثر می‌سازد. اهمیت این اثر از آن رو است که تا زمانی که رفتار ناقض ادامه دارد، خسارت نیز به‌صورت مستمر

بازتولید می‌شود و هیچ سازوکار جبرانی، اعم از مالی یا غیرمالی، نمی‌تواند به نحو کامل کارکرد ترمیمی خود را ایفا کند. از همین جهت، در منطق حقوق مسئولیت بین‌المللی، توقف نقض نه‌تنها یک پیامد اولیه، بلکه شرط بنیادین اثربخشی دیگر شیوه‌های جبران نیز محسوب می‌شود (Alaei, 2021).

افزون بر این، هرگاه اوضاع و احوال حاکی از احتمال تکرار رفتار متخلفانه باشد، دولت مسئول ممکن است مکلف به ارائه تضمین‌ها و اطمینان‌های عدم تکرار نیز شود. این تضمین‌ها صرفاً جنبه اعلامی یا سیاسی ندارند، بلکه در حقوق بین‌الملل به‌عنوان یکی از آثار فرعی، اما مهم مسئولیت شناخته می‌شوند و می‌توانند دولت ناقض را به اصلاح رویه‌های اداری، تعدیل سازوکارهای تصمیم‌گیری، بازنگری در نظام‌های نظارتی و ایجاد ترتیبات کنترلی مؤثر برای جلوگیری از تکرار نقض متعهد سازند. در بستر تحریم‌های ثانویه، این بُعد از مسئولیت اهمیت مضاعف دارد، زیرا تجربه نشان داده است که حتی در صورت توقف موقت برخی اقدامات محدودکننده، تداوم ساختارهای حقوقی و اداری مولد تحریم می‌تواند امکان بازگشت سریع همان محدودیت‌ها را فراهم آورد. بنابراین، بدون اخذ تضمین‌های معتبر و عینی در خصوص عدم تکرار، توقف ظاهری یا مقطعی تحریم‌ها لزوماً به معنای رفع پایدار وضعیت متخلفانه نخواهد بود (Gholizadeh, 2022).

در سطح جبران خسارت نیز، اعاده وضع سابق همچنان در حقوق بین‌الملل مطلوب‌ترین و اصیل‌ترین شیوه جبران به شمار می‌آید؛ زیرا هدف آن، تا حد امکان، بازگرداندن وضعیت زیان‌دیده به شرایطی است که در صورت عدم وقوع عمل متخلفانه وجود می‌داشت. در مورد تحریم‌های ثانویه، اعاده وضع سابق می‌تواند مصادیق متعددی داشته باشد: رفع انسداد دارایی‌ها و حساب‌های بانکی، بازگرداندن دسترسی به نظام‌های پرداخت و تسویه مالی، صدور مجدد مجوزهای صادراتی، مالی و تجاری، حذف اشخاص حقیقی یا حقوقی از فهرست‌های محدودیتی، احیای روابط بانکی

هنجاری پیروی می‌کند: نخست، توقف فوری رفتار ناقض؛ دوم، اخذ تضمین‌های مؤثر برای عدم تکرار؛ و سوم، تلاش برای اعاده وضع سابق، همراه با جبران تکمیلی در مواردی که پیامدهای زیان‌بار تحریم ماهیتی برگشت‌ناپذیر یافته‌اند. چنین برداشتی، هم با منطق ترمیمی حقوق مسئولیت بین‌المللی سازگار است و هم با واقعیت‌های پیچیده و چندلایه‌ای که تحریم‌های ثانویه در مناسبات اقتصادی، قراردادی و سرمایه‌گذاری بین‌المللی ایجاد می‌کنند.

بنابراین، در این دسته از اختلافات، اعاده وضع سابق غالباً نسبی و ناقص است و بیشتر می‌تواند بخشی از خسارات را ترمیم کند، نه تمام آن‌ها را. با وجود این محدودیت‌ها، اهمیت این شیوه همچنان پابرجاست؛ زیرا هر مقدار از بازگرداندن وضعیت پیشین، می‌تواند از عمق زیان بکاهد و زمینه را برای سایر اشکال جبران، به‌ویژه غرامت، روشن‌تر سازد.

در عمل، مهم‌ترین و رایج‌ترین شیوه جبران در پرونده‌های ناشی از تحریم‌های ثانویه، پرداخت غرامت است؛ زیرا بسیاری از زیان‌های واردشده دیگر با توقف تخلف یا اعاده نسبی وضع سابق از میان نمی‌روند. غرامت در اینجا کارکرد تکمیلی و گاه اصلی دارد و هدف آن جبران مالی خساراتی است که به‌طور مستقیم یا با رابطه سببیت کافی از رفتار متخلفانه ناشی شده‌اند. دامنه این خسارات می‌تواند بسیار گسترده باشد: کاهش ارزش سرمایه‌گذاری، سودهای از دست‌رفته، هزینه‌های اضافی ناشی از تغییر مسیر حمل‌ونقل یا تأمین، مخارج ناشی از جایگزینی بانک‌ها و واسطه‌های مالی، هزینه تأمین مالی بالاتر، جریمه‌های قراردادی، زیان ناشی از توقف پروژه‌ها و حتی خسارات ناشی از بلوکه شدن وجوه و از دست رفتن امکان بهره‌برداری اقتصادی از آن‌ها. با این همه، مطالبه غرامت صرفاً با ادعای وقوع زیان محقق نمی‌شود و مستلزم اثبات دقیق عناصر خسارت است. خواهان باید نشان دهد که میان تحریم مورد بحث و زیان ادعایی، رابطه سببیت قابل قبول وجود دارد و این زیان‌ها صرفاً نتیجه نوسانات عادی بازار،

کارگزاری و فراهم‌سازی امکان ازسرگیری تعاملات قراردادی و تجاری که بر اثر تحریم متوقف یا مختل شده‌اند. در واقع، هر جا که امکان بازسازی وضعیت پیشین به نحو عینی و عملی وجود داشته باشد، اعاده وضع سابق نسبت به سایر اشکال جبران، از جمله غرامت مالی، تقدم مفهومی و حقوقی دارد؛ زیرا نه فقط زیان وارده را جبران می‌کند، بلکه آثار ساختاری و عملی نقض را نیز برطرف می‌سازد.

با این حال، در پرونده‌های مرتبط با تحریم‌های ثانویه، اجرای کامل اعاده وضع سابق با موانع جدی مواجه است؛ زیرا بسیاری از خسارات ناشی از این تحریم‌ها ماهیتی دارند که به‌سادگی یا حتی اصولاً قابل بازگشت نیستند. برای نمونه، فسخ یا انحلال قراردادهای تجاری و سرمایه‌گذاری، واگذاری یا از دست رفتن سهم بازار، آسیب به اعتبار و خوشنامی تجاری بنگاه‌ها، از میان رفتن فرصت‌های سرمایه‌گذاری، خروج اجباری شرکت‌ها از بازارهای هدف، اختلال در شبکه‌های تأمین و توزیع و فرسایش اعتماد شرکای مالی و تجاری، آثاری هستند که رفع رسمی تحریم لزوماً آن‌ها را به وضعیت پیشین باز نمی‌گرداند. در چنین مواردی، هر چند اعاده وضع سابق از حیث نظری همچنان شیوه مطلوب جبران باقی می‌ماند، اما از منظر عملی ممکن است تنها به‌صورت ناقص یا محدود قابل تحقق باشد و همین امر ضرورت توسل تکمیلی به دیگر اشکال جبران، به‌ویژه غرامت، را برجسته می‌سازد. به بیان دیگر، هرچه فاصله زمانی میان وقوع نقض و توقف آن بیشتر باشد، امکان احیای کامل وضعیت پیشین کاهش می‌یابد و دامنه خسارات غیرقابل بازگشت گسترده‌تر می‌شود؛ امری که در زمینه تحریم‌های ثانویه، به دلیل آثار زنجیره‌ای و انباشتی آن‌ها، به‌مراتب آشکارتر است (Oloumi Yazdi & Razi, 2024).

بر این اساس، می‌توان گفت که در نظام حقوق بین‌الملل مسئولیت دولت‌ها، پاسخ حقوقی به تحریم‌های ثانویه صرفاً در مطالبه خسارت مالی خلاصه نمی‌شود، بلکه از یک توالی منطقی و

سوءمدیریت تجاری یا ریسک‌های معمول سرمایه‌گذاری نبوده‌اند (Badini et al., 2020).

در همین نقطه، تفکیک خسارت ناشی از اقدام متخلفانه از زیان‌های منتسب به شرایط اقتصادی عمومی، تغییرات قیمت یا تصمیم‌های مستقل بازیگران خصوصی اهمیت اساسی پیدا می‌کند. همچنین، ارزیابی خسارت در این حوزه غالباً نیازمند کارشناسی مالی، اقتصادی و قراردادی دقیق است؛ زیرا باید سناریوی فرضی «اگر تحریم وجود نداشت» با واقعیت موجود مقایسه شود. از این رو، هرچند غرامت مؤثرترین ابزار جبرانی در این دسته دعاوی است، تعیین میزان آن از پیچیده‌ترین مراحل رسیدگی به شمار می‌آید. به همین دلیل، کیفیت ادله و روش محاسبه، نقشی تعیین‌کننده در موفقیت یا ناکامی دعوای جبران خسارت دارد. می‌توان گفت که آثار حقوقی مسئولیت در قبال تحریم‌های ثانویه، مجموعه‌ای مرحله‌ای و به‌هم‌پیوسته از تعهدات را در بر می‌گیرد که هدف نهایی آن‌ها محو، کاهش یا جبران پیامدهای ناشی از رفتار متخلفانه است. این فرایند از توقف فوری اقدام ناقض آغاز می‌شود، با تلاش برای اعاده وضعیت پیشین ادامه می‌یابد و در اغلب موارد با پرداخت غرامت کامل یا متناسب تکمیل می‌شود؛ در کنار آن، رضایت و ابزارهای قراردادی نیز می‌توانند نقش حمایتی و تکمیلی ایفا کنند. ویژگی خاص دعوای تحریمی آن است که خسارت در آن‌ها غالباً چندلایه، تدریجی و فرامرزی است و همین امر سبب می‌شود جبران نیز صرفاً به یک شیوه محدود نماند. چه‌بسا رفع یک تحریم، از حیث حقوقی لازم باشد، اما از حیث اقتصادی کافی نباشد؛ زیرا آثار آن بر اعتبار تجاری، اعتماد بانکی، شبکه مشتریان و فرصت‌های از دست‌رفته همچنان باقی می‌ماند. ارزیابی مسئولیت و جبران در این حوزه باید واقع‌بینانه، مبتنی بر شواهد و حساس به پیچیدگی‌های تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی باشد. همچنین، هرچه رابطه سببیت با دقت بیشتری اثبات و خسارت با روش‌های فنی‌تری محاسبه شود، امکان دستیابی به جبران مؤثر

بیشتر خواهد بود. از منظر سیاست حقوقی نیز تأکید بر این آثار، کارکردی بازدارنده دارد؛ زیرا نشان می‌دهد تحریم‌های مغایر با تعهدات بین‌المللی تنها پیامد سیاسی ندارند، بلکه می‌توانند مسئولیت حقوقی و مالی قابل‌توجهی نیز ایجاد کنند. بدین ترتیب، قواعد مسئولیت نه‌فقط ابزاری برای ترمیم گذشته، بلکه وسیله‌ای برای مهار رفتارهای آینده و تقویت انضباط حقوقی در روابط بین‌المللی هستند. همین امر، بحث جبران خسارت را به یکی از محوری‌ترین ابعاد تحلیل حقوقی تحریم‌های ثانویه تبدیل می‌کند. نتیجه‌گیری

تحریم‌های ثانویه در دهه‌های اخیر به یکی از برجسته‌ترین ابزارهای اعمال قدرت اقتصادی در روابط بین‌المللی تبدیل شده‌اند، اما گسترش کاربرد آن‌ها هم‌زمان چالش‌های بنیادینی را برای حقوق سرمایه‌گذاری بین‌المللی ایجاد کرده است. این دسته از تحریم‌ها، به سبب ماهیت فراسرزمینی و آثار مستقیم و غیرمستقیم بر اشخاص، شرکت‌ها و دولت‌های ثالث، صرفاً در قلمرو سیاست خارجی باقی نمی‌مانند، بلکه به حوزه تعهدات حقوقی دولت‌ها نیز وارد می‌شوند. در عمل، تحریم‌های ثانویه می‌توانند بهره‌برداری عادی از سرمایه‌گذاری را مختل کنند، امنیت و ثبات حقوقی سرمایه‌گذار را از میان ببرند و حتی شرایطی پدید آورند که ادامه فعالیت اقتصادی عملاً ناممکن شود. از همین رو، این اقدامات در موارد متعدد قابلیت آن را دارند که به‌عنوان مصادیقی از سلب مالکیت غیرمستقیم، نقض اصل رفتار منصفانه و عادلانه، محدودسازی انتقال وجوه و تحمیل خروج اجباری از بازار تحلیل شوند. اهمیت این موضوع زمانی دوچندان می‌شود که سرمایه‌گذار، بدون آنکه مستقیماً مخاطب تحریم باشد، بر اثر فشار بر زنجیره‌های مالی، قراردادی و تجاری خود دچار خسارت شود. بنابراین، تحریم‌های ثانویه را نمی‌توان صرفاً ابزارهایی سیاسی و خارج از دایره نظارت حقوقی تلقی کرد، بلکه باید آن‌ها را اقداماتی دانست که آثار حقوقی مشخص و قابل ارزیابی در چارچوب نظام

حمایت از سرمایه‌گذاری دارند. البته هر جا میان اعمال این تحریم‌ها و تعهدات بین‌المللی دولت تحریم‌کننده تعارض ایجاد شود، زمینه بررسی مسئولیت بین‌المللی آن دولت فراهم می‌شود. تحلیل حقوقی تحریم‌های ثانویه مستلزم عبور از برداشت صرفاً سیاسی و توجه به پیامدهای عینی آن‌ها بر حقوق مکاتبه سرمایه‌گذاران خارجی است. به بیان دیگر، نظم حقوقی سرمایه‌گذاری بین‌المللی ناگزیر است نسبت خود را با این ابزار نوین فشار اقتصادی به‌طور دقیق‌تر و منسجم‌تر بازتعریف کند.

از منظر مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها نیز اصل بر آن است که هرگاه تحریم‌های ثانویه به دولت قابل انتساب باشند و با تعهدات معاهده‌ای یا عرفی آن تعارض پیدا کنند، مسئولیت حقوقی محقق خواهد شد، مگر آنکه یکی از عوامل رافع مسئولیت به‌طور استثنایی و با شرایط کامل احراز شود. با این حال، دفاع به امنیت ملی، ضرورت یا اقدام متقابل، در این زمینه تفسیری مضیق می‌طلبد و تنها زمانی پذیرفتنی است که معیارهایی چون ضرورت واقعی، تناسب، حسن نیت، موقتی بودن و عدم تحمیل زیان ناموجه به اشخاص ثالث رعایت شده باشد. بسیاری از تحریم‌های ثانویه، به دلیل گستره فراگیر، ماهیت قهری و آثار تبعی شدید، از برآورده کردن این شرایط ناتوان می‌مانند. بر همین مبنا، برای کاهش تعارض میان اهداف سیاسی دولت‌ها و الزامات حقوقی نظام

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The increasing interdependence of national economies, the expansion of cross-border investment, the internationalization of supply chains, and the central role of global financial networks have transformed economic sanctions into one of the most consequential instruments of contemporary foreign policy. Among the various forms of economic coercion, secondary sanctions are particularly controversial because their effects extend beyond the territory and nationals of the sanctioning state and directly affect foreign investors, multinational corporations, banks, insurers, transport companies, suppliers, and

other third-country actors. Unlike primary sanctions, which regulate the conduct of persons subject to the jurisdiction of the sanctioning state, secondary sanctions seek to influence the behavior of foreign entities by threatening them with exclusion from strategically important markets, financial systems, currencies, technologies, or commercial opportunities. This extraterritorial structure creates a complex intersection between public international law, international trade law, international investment law, and the law of state responsibility. Secondary sanctions may disrupt lawful commercial relations,

از منظر مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها نیز اصل بر آن است که هرگاه تحریم‌های ثانویه به دولت قابل انتساب باشند و با تعهدات معاهده‌ای یا عرفی آن تعارض پیدا کنند، مسئولیت حقوقی محقق خواهد شد، مگر آنکه یکی از عوامل رافع مسئولیت به‌طور استثنایی و با شرایط کامل احراز شود. با این حال، دفاع به امنیت ملی، ضرورت یا اقدام متقابل، در این زمینه تفسیری مضیق می‌طلبد و تنها زمانی پذیرفتنی است که معیارهایی چون ضرورت واقعی، تناسب، حسن نیت، موقتی بودن و عدم تحمیل زیان ناموجه به اشخاص ثالث رعایت شده باشد. بسیاری از تحریم‌های ثانویه، به دلیل گستره فراگیر، ماهیت قهری و آثار تبعی شدید، از برآورده کردن این شرایط ناتوان می‌مانند. بر همین مبنا، برای کاهش تعارض میان اهداف سیاسی دولت‌ها و الزامات حقوقی نظام

other third-country actors. Unlike primary sanctions, which regulate the conduct of persons subject to the jurisdiction of the sanctioning state, secondary sanctions seek to influence the behavior of foreign entities by threatening them with exclusion from strategically important markets, financial systems, currencies, technologies, or commercial opportunities. This extraterritorial structure creates a complex intersection between public international law, international trade law, international investment law, and the law of state responsibility. Secondary sanctions may disrupt lawful commercial relations,

undermine the sovereignty and economic autonomy of third states, and destabilize the legal and institutional environment in which foreign investment operates. Their effects are especially significant where foreign investors lose access to banking facilities, international payment mechanisms, insurance coverage, contractual partners, transportation services, or essential technologies, even though their investment remains formally authorized under the law of the host state. In such circumstances, the economic value and practical viability of the investment may be severely diminished or entirely destroyed. Existing scholarship has therefore emphasized that secondary sanctions must not be treated solely as political instruments, because they may generate identifiable legal consequences for protected investment rights and may potentially engage the international responsibility of the sanctioning state (Askari et al., 2022; Azarnoush, 2022; Bagheri & Sabbaghian, 2024; Gholizadeh, 2022).

The present study examines the conditions under which secondary sanctions may violate foreign investment rights and the legal grounds upon which the international responsibility of the sanctioning state may arise. The analysis is based on the general principles of international responsibility, according to which responsibility is established when conduct attributable to a state constitutes a breach of an international obligation binding upon that state. In the context of secondary sanctions, attribution is generally not difficult to establish because such measures are typically adopted and implemented through legislation, executive orders, administrative regulations, official designation lists, financial directives, and enforcement mechanisms operated by state organs. Even where private banks, insurance companies, commercial intermediaries, or transportation providers formally execute the restrictive measures, their conduct may

remain closely connected to the sanctioning state when they act under legal compulsion, regulatory pressure, delegated authority, or threats of punitive consequences. The more difficult question concerns the identification of the international obligation allegedly breached. Such obligations may arise from bilateral investment treaties, multilateral investment instruments, international commercial agreements, customary rules, or general principles governing the treatment of foreign property and investors. Secondary sanctions may also raise concerns under the principles of sovereign equality, non-intervention, territorial jurisdiction, and the prohibition of arbitrary economic coercion. Although sanctioning states frequently justify these measures by invoking national security, non-proliferation, counterterrorism, or the protection of the integrity of their financial systems, such justifications cannot automatically exclude responsibility. Security exceptions, necessity, and countermeasures remain subject to restrictive legal conditions, including proportionality, good faith, temporal limitation, the existence of a genuine and serious threat, and the absence of less intrusive alternatives (Alaei & Zarei, 2022; Alaei, 2021; Araei & Mirzaamraji, 2017; Hanjani, 2013; Javid, 2014).

Methodologically, the research adopts a descriptive-analytical approach and relies on doctrinal examination of international legal principles, investment standards, scholarly literature, and the practical operation of secondary sanctions. The analysis focuses on the relationship between the extraterritorial effects of sanctions and the principal standards of foreign investment protection. These standards include fair and equitable treatment, the protection of legitimate expectations, full protection and security, non-discrimination, national treatment, most-favored-nation treatment, freedom of transfer, and the prohibition of direct or indirect

expropriation without lawful justification and adequate compensation. Particular attention is given to the distinction between a state's legitimate authority to regulate access to its own market and financial system and its attempt to compel unrelated foreign actors to terminate lawful relations with a third state. The distinction between refusing to engage in a transaction and coercing others to refuse such a transaction is central to the legal evaluation of secondary sanctions. The study also examines the jurisdictional arguments commonly advanced by sanctioning states, including territorial jurisdiction, nationality jurisdiction, the effects doctrine, control over corporate affiliates, the use of national currencies, the involvement of domestic clearing systems, and the use of nationally originating technology. Although these connecting factors may establish some degree of legal or economic nexus, they are often indirect, weak, or commercially constructed. An excessively broad acceptance of such links could enable powerful states to regulate foreign conduct merely because a transaction has a remote connection with their market or financial infrastructure. Such an approach would weaken the predictability of the international jurisdictional order and increase conflicts among competing regulatory claims (Falsafi, 2012; Gholizadeh, 2022; Katzman, 2010; Mellat, 2020).

The findings indicate that secondary sanctions may violate foreign investment rights through several distinct but interrelated mechanisms. First, they may undermine fair and equitable treatment by abruptly changing the legal and economic environment in which the investor made its decision, particularly where the investor relied on existing laws, official authorizations, contractual commitments, administrative assurances, or established financial arrangements. Sudden restrictions without a reasonable adaptation period may frustrate legitimate expectations and destroy

the predictability required for long-term investment planning. Second, secondary sanctions may result in indirect expropriation where their cumulative effects substantially deprive the investor of the use, control, profitability, or economic value of the investment, even though legal title remains formally intact. Asset freezes, exclusion from payment systems, inability to import equipment, loss of access to technology, and the termination of essential commercial relationships may render an investment economically useless. Third, such sanctions may violate non-discrimination standards where investors of certain nationalities, sectors, or corporate affiliations are subjected to unequal burdens without an objective, reasonable, and proportionate justification. Fourth, they may interfere with full protection and security when the host state or another relevant state fails to provide an effective legal and institutional environment capable of protecting the investment from coercive external restrictions. Finally, restrictions on the movement of capital, profits, loan repayments, royalties, and liquidation proceeds may directly conflict with treaty provisions guaranteeing the free transfer of investment-related funds. These violations may occur simultaneously and reinforce one another, particularly in sectors that depend heavily on international financing, shipping, insurance, specialized equipment, and cross-border payment networks (Grabowski, 2014; Kiani & Baghban, 2020; Larson & Marchick, 2006; Pourghassab Amiri & Khodadadi, 2018; Raeisi, 2017; Razavi & Rezagholi, 2024; Yalfani et al., 2016).

The study further demonstrates that secondary sanctions may engage both the direct and indirect responsibility of states. Direct responsibility may arise where the sanctioning state itself breaches an international obligation owed to a foreign investor or another state. Indirect

responsibility may become relevant where economic pressure compels the host state or another third state to take measures that violate its own international obligations toward the investor. In such cases, the sanctioning state may have facilitated, induced, or materially contributed to the internationally wrongful conduct of another state. Establishing such responsibility requires proof of a sufficiently close causal connection, knowledge of the likely legal consequences, and a meaningful contribution to the wrongful act. The legal consequences of responsibility include cessation of the wrongful conduct, assurances and guarantees of non-repetition, restitution, compensation, and, where appropriate, satisfaction. Restitution may involve unfreezing assets, restoring access to banking and payment systems, reissuing licenses, removing investors from restrictive lists, and enabling the resumption of interrupted contractual relations. Nevertheless, complete restitution is often impossible because secondary sanctions may cause irreversible losses, including the collapse of contractual networks, forced divestment, reputational damage, loss of market share, destruction of business relationships, and the disappearance of investment opportunities. Compensation therefore assumes particular importance and may cover the reduction in investment value, lost profits, additional financing costs, contractual penalties, increased transportation and compliance expenses, and other losses sufficiently connected to the wrongful conduct. The assessment of compensation requires careful proof of causation and a reliable comparison between the investor's actual position and the hypothetical position that would have existed in the absence of the sanctions (Alaei, 2021; Badini et al., 2020; Elmi Moghadam et al., 2023; Niazi & Mansouri, 2025; Oloumi Yazdi & Razi, 2024).

In conclusion, secondary sanctions should be understood as legally significant measures capable of affecting the fundamental rights of foreign investors and, in appropriate circumstances, generating the international responsibility of the sanctioning state. Their extraterritorial character, coercive structure, and capacity to reshape the conduct of third-country actors distinguish them from ordinary domestic economic regulation. Where such sanctions substantially impair the use, value, management, transferability, or profitability of an investment, they may conflict with established standards of international investment protection. The legality of these measures cannot be determined solely by reference to the political objectives asserted by the sanctioning state; it must also be assessed in light of jurisdictional limits, proportionality, good faith, treaty obligations, customary rules, and the practical consequences imposed on investors and third states. National security, necessity, and countermeasures may provide narrowly defined defenses, but they should not be interpreted as unrestricted grounds for the extraterritorial exercise of economic power. Greater legal clarity is therefore required regarding the conditions under which secondary sanctions may be adopted, the scope of permissible security exceptions, the standards for identifying indirect expropriation and unfair treatment, and the mechanisms available to injured investors. Strengthening compensatory and dispute-settlement mechanisms, clarifying treaty language, and developing more consistent international criteria would contribute to greater predictability, legal security, and balance between legitimate state interests and the protection of foreign investment. A coherent international framework is ultimately necessary to prevent the unilateral use of financial and commercial dominance from undermining the rule of law in international economic relations.

References

- Alaei, H., & Zarei, R. (2022). Examining Economic Sanctions from the Perspective of International Law, with Emphasis on Human Rights Instruments. *Scientific Quarterly of Islamic Human Rights Studies*, 11(3).
- Alaei, S. (2021). State Responsibility and Unilateral Sanctions: A Case Study of United States Sanctions against the Islamic Republic of Iran. Fifth International and National Conference on Management, Accounting, and Law Studies.
- Araei, V., & Mirzaamraji, M. (2017). Economic Sanctions from the Perspective of International Law, with Emphasis on Economic Sanctions against the Islamic Republic of Iran in the Nuclear Issue. *Political Strategy Quarterly*, 1(2).
- Askari, S. A., Bahmani, M., & Abbaslou, B. (2022). Examining Sanctions on Foreign Investment in Iran in Light of Unilateral United States Sanctions: An International Legal Analysis. 13(36).
- Azarnoush, M. (2022). *The Effects of Secondary Sanctions from the Perspective of International Law*. Kelid Pajouh.
- Badini, H., Karimi, A., Afsharnia, T., & Moradi, R. (2020). Explaining the Capacities of International Law for Compensating Non-Pecuniary Damage to Commercial Reputation Arising from Breach of Contractual Obligations in Sanctioned Countries. *New Perspectives in Human Geography*, 12(3).
- Bagheri, E., & Sabbaghian, A. (2024). United States Secondary Sanctions and the Strategy of European Companies' Withdrawal from Iran. *International Political Economy Studies*, 7(2).
- Elmi Moghadam, M., Shokri, M., & Mahmoudian, Y. (2023). The Effect of Economic Sanctions on Foreign Direct Investment in Iran: A Fuzzy Approach. *Economic Modeling*, 17(63).
- Falsafi, S. (2012). *The Effect of Sanctions on the Performance of International Commercial Contracts* [Master's thesis, Islamic Azad University, Tehran Central Branch].
- Gholizadeh, M. (2022). *An Overview of the Effects of Secondary Sanctions on States from the Perspective of International Law*. Nowruzi Publishing.
- Grabowski, A. (2014). The Definition of Investment under the ICSID Convention: A Defense of Salini. *Journal of International Law*, 4(15).
- Hanjani, A. (2013). The Stability of the Principle of Sovereignty and the Prohibition of Intervention. *Legal Research Quarterly*, 16(64).
- Javid, E. (2014). The Legitimacy of Unilateral Economic Sanctions in International Law: A Guarantee for Enforcing International Law or an Instrument of National Policy? *Private and Criminal Law Research*, 10(22).
- Katzman, K. (2010). *Iran Sanctions*. DIANE Publishing Company.
- Kiani, A., & Baghban, R. (2020). Foreign Investment Law in International Commercial Contracts with Reference to Iranian Commercial Law. *Legal Thought*, 1(2).
- Larson, A. P., & Marchick, D. M. (2006). *Foreign Investment and National Security*.
- Mellat, M. (2020). *Sanctions on Foreign Investment from the Perspective of International Economic Law: A Case Study of Iran* [Doctoral dissertation, University of Qom].
- Niazi, A., & Mansouri, M. (2025). Deterrent Factors in Foreign Investment with Reference to the Foreign Investment Promotion and Protection Act. *Ghazavat Quarterly*, 25(122).
- Oloumi Yazdi, H., & Razi, S. (2024). Methods for Compensating and Assessing Damages Arising from Sanctions. *International Law Review*, 41(74).
- Pourghassab Amiri, A., & Khodadadi, A. (2018). Expropriation of Foreign Investors, the International Responsibility of the Host State, and Dispute-Settlement Methods. First National Conference on Improving the Civil Liability System in Iranian Law: Challenges and Solutions.
- Raeisi, A. (2017). Indirect Expropriation and the Right to Regulate in Foreign Investment. *Nations Research*, 1(26).
- Razavi, S. M. H., & Rezagholi, M. (2024). The Foreign Investor's Obligation to Contribute to the Host State's Economic Development in Conformity with the Concept of Sustainable Development. *University of Tehran Public Law Studies Quarterly*, 54(3).
- Yalfani, A., Rezakazemi, F., & Mosaddegh, F. (2016). Examining the Effects and Consequences of Sanctions on Foreign Investment in Iran and the Relationship between the Resistance Economy and Reducing the Adverse Effects of Sanctions. *Shabak*, 2(2).